

زنان کُرد در تاریخ اسلامی

شرح حال امرای زن کُرد ... و زنان محدپ و دانشمند

تألیف:

محمد خیر رمضان

ترجمه:

فائز ابراهیم محمد

عنوان کتاب:	زنان گُرد در تاریخ اسلامی
نویسنده:	محمد حیدر رمضان
مترجم:	فائز ابراهیم محمد
موضوع:	زنان مسلمان
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳	مقدمه
۹	فصل اول: «امراء زن آیوبی»
۹	«ستّ الشّام دختر آیوب»
۱۴	مدرسة شام بیرونی (حسامیّه)
۱۸	مدرسة شام داخلی
۲۲	«بابا خاتون دختر أسدالدین شیرکوه»
۲۳	«خدیجه دختر ملک معظّم»
۲۴	«ربیعہ دختر آیوب»
۲۸	«زهرة دختر ملک عادل»
۳۱	«ضیفه دختر ملک عادل»
۳۳	«عذراء دختر نورالدوله آیوبی»
۳۷	«مونسه دختر محمد آیوبی»
۳۸	فصل دوم: «زنان محدث و دانشمند»
۳۸	«فخر النساء شهدة دینوری»

- ۴۶ «أسماء دختر أحمد هكاری»
- ۴۷ «جويریه دختر أحمد هكاری»
- ۴۸ «جويریه دختر عبدالرحيم عراقی»
- ۴۹ «زينب دختر سليمان أسعردی»
- ۵۰ «زينب دختر عبدالرحيم عراقی»
- ۵۱ «فاطمه دختر إبراهيم هكاری»
- ۵۱ «فاطمه دختر أحمد أيوبی»
- ۵۲ «قطلومك دختر محمد أيوبی»
- ۵۳ «أم محمد دختر يوسف هكاری»
- ۵۴ «مصادر و مأخذ»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

سلام بر تو ای خواهر مسلمانم!...
من هم با تو خدای را سپاس می گویم... و ثنایش می گویم به آنچه که
شایسته اوست...

و سلام و درود می فرستم بر بنده شایسته و فرستاده گرامی اش محمد...
و بر خاندان و اصحاب پاکش... و بر دختران و همسرانش... مادران
مؤمنان... و بر تمام کسانی که به آنها اقتداء می کنند و در راهشان قدم
می گذارند...

این کتاب، صفحات درخشانی است از شرح حال چند زن کرد که تاریخ،
نامشان را در خود ثبت و حفظ کرده و مهر زرّینی بر آنها نهاده... که
همچون بوی عطری در زمان و درس عبرتی در تاریخ مانده اند...

در این قصر، پنجره ای وجود دارد که چشمانت را به داستان زندگی
بعضی از امرای زن از سلسله بنی ایوب به خود جذب کرده و شگفت زده
می نماید... آنها خواهران سلاطین... مادران ملوک و عمّه هایشان... و
مادربزرگهای چند فرمانروای کوچک بوده اند...

این زنان در برترین نعمت ها و بهترین حالات به سر می برده اند... اموال و
داراییها زیر انگشتان شان، همچون سنگریزه ها و مرواریدهای درخشان و

طلایی، به دنبال هم در جریان بوده‌اند... که از این سنگریزه‌ها و مرواریدها، شکلهای رنگارنگی همچون مرجان‌ها و صدف‌ها درست شده‌اند...

اما اینان، در عین حال مسلمانانی فهمیده و هوشیار... و دانش‌آموزانی روشن‌فکر و کامل بوده‌اند... و هرگز این اموال و دارایی‌ها، آنها را فریب نداد و در آن اسراف و تبذیر نکردند.

چنین نبود که چوگان امارتی - که در دست داشتند - بر آنها تأثیر بگذارد و آنها را به فساد و خرابکاری و ظلم و بی‌عدالتی وادارد...

در شرح حال‌شان خواهی خواند که چقدر مهربان و دلسوز بوده‌اند... مال را بین فقراء تقسیم کرده و به بینوانان می‌بخشیدند... آنها همواره پناهگاه محتاجان بودند...

پزشکان و داروسازان را می‌آوردند تا انواع داروها را درست کنند و در این راه هزاران دینار خرج می‌کردند... تا این داروها را بین بیماران و مستضعفان پخش کنند... آنها همچون خواهران و مادرانی دلسوز برای ناتوانان و درماندگان و مصیبت دیدگان بودند...

گذشته از این، آنها ارتباط و رفت و آمد زیادی با علماء داشتند... و ایشان را به علم و تعلّم بسیار تشویق می‌کردند... بسیاری از اموال شخصی‌شان را برای این کار اختصاص می‌دادند... و مدارس بزرگ علوم اسلامی را با ثروت شخصی خویش تأسیس می‌کردند... که در این مدارس، علمای بزرگی در طول قرون متمادی پرورش یافتند... و در سرتاسر دنیای اسلام پراکنده شدند...

خواهی دید که این زنان برای ادارهٔ این مدارس، باغ‌ها، آسیاب‌ها و همچنین درآمد حمام‌ها و زمین‌های کشاورزی‌شان را - چه آن زمان که زنده بودند و چه بعد از مرگ‌شان - وقف کردند...

شاگردان و طلابی علم که در این کلاسها حاضر می‌شدند، در اوج اکرام و بی‌نیازی بودند... این طلبه‌ها هرگز به پول احتیاج نداشتند و تنها به تحصیل

و یادگیری علوم فکر می کردند...

زمانی که دانش‌آموزان برای طلب علم به این مدارس وارد می‌شدند، بسیار جوان بودند. به طوری که هنوز مویی در صورت‌هایشان دیده نمی‌شد! و زمانی که از آن خارج می‌شدند، علمایی کامل و وارسته بودند...

ای خواهر مسلمان! شما در این مختصر، بعضی از داستان‌ها و اخبار این مدارس و علمایی که در آنجا به تدریس پرداخته‌اند، خواهی خواند...

با خواندن این کتاب، می‌توانی موقعیت زن مسلمان کرد در آن زمان را با موقعیت او در دنیای کنونی به خوبی مقایسه کنی، در آن روزگار که اسلام در همه جا پرتو افکنده بود و امنیت و مهربانی در همه جا زیاد و گسترده بود...

اما اکنون، می‌بینی که زن مسلمان کرد با صدای مهیب بمب‌ها و خمپاره‌هایی که بر خانه‌اش فرود می‌آیند و منهدم می‌سازند، از خواب برمی‌خیزد... و وقتی که راه می‌رود، می‌بینی که فرزند شیرخوارش با گازهای شیمیایی، شکمش ورم کرده است... و برادرش را می‌بینی که سرباز است، و به او دستور داده می‌شود که بیگناهان را بکشد، و اگر چنین نکند، خود کشته می‌شود... و همسرش را می‌بینی که چند سالی است که خبری از او ندارد... و خواهر و دخترش، مدتی است که فرار کرده... یا در زندان‌ها زیر رحمت جلادها و قاتلان و فاسقان و فاجران به سر می‌برند!

نه از تاریخ چیزی می‌دانند... و نه حتی می‌خواهد بدانند...

همین اوضاعی را که هم اکنون به چشم می‌بیند... همین چیزهایی که بدنش احساس می‌کند... همین اوضاع که او را به لرزه و رعشه در می‌آورد... و بالاخره همین فجایعی که قلوب مؤمنان را جریحه‌دار می‌سازد، برایش کافی است..

آری!.. اهمیتی به آنها نمی‌دهد..

حال چه نوۀ امراء زن باشد، یا نوۀ مجاهدان و مبارزانی باشد که حرم سوم (قدس) را از چنگال صلیبیت و فساد پاک ساختند..
این زن از سلالة اُمّتی است که به جهاد و صبر و قدرت جنگی شناخته شده است..

اما اکنون قدرتهای شرّ بر قومش مسلط شده‌اند.. به طوری که همین اُمّت قدرتمند به ضعیف‌ترین و پست‌ترین ملّتها تبدیل شده است.. پس حقّ وفا کجاست ای خواهر مسلمان؟!
و کجاست حقّ برادری، که برادران کرد مسلمان، دیگر آن را احساس نمی‌کنند؟!

کردها در تاریخ اسلام، خدمات زیادی را تقدیم نموده‌اند.. و در تحکیم و درست کردن تمدّن نیرومند اسلامی شرکت داشته‌اند.. چه در زمان ایوبیان و چه در دیگر عهدهای زمامداری‌شان... و نیز با مجاهدتها و تلاش‌های گسترده و پراکنده‌شان چه در اینجا و آنجا...
و خواهی دید- ای خواهر مسلمانم!- در این کتابچه بعضی اشارات و توضیحات دیگری که برایت کافی است..

* * *

بعد از این که موضوع امراء زن ایوبی تمام می‌شود و با آنها وداع می‌کنی... آرام آرام به پنجرهٔ رو به روی قصر می‌رسی که در آنجا انوار زنان محدّث و دانشمند را می‌بینی.. آنها انوار علم محمّدی.. و سنّت پاک نبوی هستند..
پیشانی‌هایشان در حال سجده با تو دست می‌دهند.. گویی این که به طور دایم، شب و روز در حال تهجّد و قیام هستند..
و چشم‌های خواب آلودشان با تو سلام می‌کنند.. گویی این که به خاطر علم و دانش، دایماً در بی‌خوابی به سر می‌برند..
و با تو لبخند می‌زنند به گونه‌ای که احساس می‌کنی آنها در آن زمان

بسیار راضی بوده‌اند..

این زنان، در آن موقع از شان و منزلت والایی برخوردار بودند چرا که علم و عفت و پاکی در آن زمان بسیار مهم و ارزشمند بود..
 آنها همواره از طرف خانواده و اهل و خویشان‌شان در کارشان تشجیع و تشویق می‌شدند..

ای خواهر مسلمان! خواهی دید که این زنان، نگهبان حدیث و حافظ روایاتش بودند.. و کسانی بوده‌اند که به علماء و ائمه و کبار احادیث، همچون امام ذهبی و ابن حجر عسقلانی اجازه داده‌اند..

ایشان، زنان دینوری، أسعدی، هکاری، عراقی و دو نفر نیز اُیوبی بوده‌اند..
 اما متأسفانه مصادر و مآخذ کمی دربارهٔ حالات و مسایل تربیتی و اجتماعی‌شان وجود دارد.. و تنها دربارهٔ مسایل علمی و تلاش‌هایی که در این زمینه مبذول داشته‌اند، یاد شده است..

* * *

امروز، از زن کرد می‌خواهیم که به زنان گذشته که در علم و تقوا نمونه بوده‌اند، اقتداء کند.. تا همچنان همانند مادری برای قهرمانان، و ذخیره‌ای برای مجاهدان بمانند..

و در مقام شرف و عفت.. عزّت و رفعت - همان گونه که نقل کردیم و آن گونه که قبلاً بوده - باقی بماند و اصلاً به دعوتگران ضلالت و گمراهی توجّه نکند.. و از اهل فساد و تبرّج دنباله‌روی ننماید.. و زیبایی‌های ظاهری و فنون و هنرهای فاسد و ممسوخ، او را نفریبد که هدف‌شان، به طور کلی انحراف از دین پایدارشان و اخلاق رفیع و والای‌شان است..

این دعوت‌های فریبنده، هرگز نسل‌ها را عزیز و سربلند نمی‌سازد.. این چیزهایی که بدان دعوت می‌شوند، هرگز امت‌ها را سید و آقا نمی‌سازد و فرهنگ و تمدّن را تحکیم نمی‌کند..

این دعوت‌های فریبنده، تنها و تنها دام و اجرای برنامه‌ها و نقشه‌های شومی است که شبانه و مخفیانه طرح‌ریزی می‌کنند تا شما زنان، در روز روشن در آن بیفتید و گرفتار شوید.. و بدان که در آنها عوامل خارجی.. امیال و خواسته‌های شهوانی... نیات پلیدفکری... و گمراهی تبلیغاتی دست دارند..

پس بیا و مادری مهربان و دلسوز باش!

و همچنان خواهری خیرخواه و نصیحتگر بمان!

و هیچ کینه‌توز و جاهل و از دین برگشته‌ای که از حکمت دین چیزی نمی‌داند و احکامش را اجرا نمی‌کند، تو را فریب ندهد.

النگوی اسلام را- ای خواهر مسلمانم!- بر دست خویش کن!

و کمربند تقوا را بر پشت خویش محکم ببند!..

و با الطاف علم، چشمان خویش را کحل بزن!

و با انوار ایمان، قلب خویش را تغذیه کن!

و خود را عادت بده که همیشه عمل سودمند و نیکو انجام دهی و گفتار پاک بگویی..

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ

الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳].

«و گفتار چه کسی بهتر از آن کسی است که به خدا دعوت می‌کند و عمل

شایسته انجام می‌دهد و می‌گوید: همانا من از مسلمانان هستم».

و سلام بر تو!..

محمد خیر یوسف رمضان

۱۴۱۲/۸/۱۲ هجری

فصل اول:

«امراء زن ایوبی»

«ستّ الشّام دختر ایوب»

زنی است جلیل القدر و عظیم الشان...

شأن و منزلت بزرگی دارد...

در او صفاتی جمع شده که در هیچ زن دیگری مگر تعداد معدود و انگشت شماری در تاریخ اسلامی جمع نشده است!..

خداوند نعمت تفضّل و احسان و انواع نیکی‌ها و راست کرداری را به او بخشیده است.. آنچه که تاریخ از به خاطر آوردن امثال آن، عاجز است..

«ابن کثیر» در تاریخش از او یاد کرده و او را خواهر ملوک و سلاطین و عمه فرزندان‌شان دانسته، او حتی مادر پادشاهان نیز بوده است.

۳۵ پادشاه و ملوک و والیان از محارم و بستگان نسبی او به شمار می‌روند..

که «نوه ابن جوزی» آنها را نام برده است:

پادشاهان بنی‌ایوب تا آخرین نفری که دارای سلطنت و قلمرو و ولایتی از بلاد و سرزمین‌های مشهور بوده‌اند، همه از محارم و بستگانش هستند. حال

یا برادرش بوده‌اند، و یا برادرزاده که جمعاً ۳۵ ملک و والی می‌باشند:

برادرانش چهار نفر بودند: معظّم توران شاه، صلاح‌الدین، عادل و سیف‌الإسلام... و فرزندان و اولاد صلاح‌الدین عبارتند از: عزیز و پسرش

منصور، أفضل، زاهر، ظاهر و پسرش عزیز و فرزند پسرش ناصر یوسف.
 و امّا اولاد و فرزندان عادل: کامل و سه پسرش: مسعود و صالح و عادل.
 و پسران صالح معظم که در مصر کشته شدند.
 و موحد، والی «حمص».
 و پسر عادل فرزند کامل مغيث، والی «کرک».
 و معظم پسر عادل اکبر.
 و فرزندش ناصر داود.
 و أشرف پسر عادل، و صالح پسر عادل، و أوحّد.
 و حافظ، عزیز و پسرش سعید.
 و شهاب‌الدین غازی و پسرش کامل محمد.
 و پسر سیف الإسلام، اسماعیل که مدّعی خلافت یمن گردید.
 و فرّخ‌شاه پسر شاهن‌شاه فرزند آیوب، و پسرش أمجد والی «بعلبک».
 و تقی‌الدین و پسرش منصور... و فرزندان و ذریّه او که پادشاهان «حماء»
 کنونی بودند... و امّا ستّ الشام خود دختر آیوب فرزند شاذی که خواهر
 صلاح‌الدین آیوبی و معظم توران شاه پسر آیوب، والی «یمن» است:
 نام او: زمرد خاتون است.
 و لقبش: عصمة‌الدین.
 که ما مطلقاً او را به: ستّ الشام می‌شناسیم.
 او «سیده‌الملکات» و «سیده‌الخواتین» در عصرش بوده است.
 او زنی عاقل... و دارای فضل و احسان و نیکی‌های بسیاری بوده است.
 و در مقابل هزار دینار طلا در سال، در خانه‌اش برای درست کردن
 شربت‌ها و معجون‌ها و داروهای گیاهی و غیرگیاهی به کارگری گرفته شد...
 و آنها را بین بیماران و ناتوانان و محتاجان پخش می‌کرد..

در خانه‌اش بر روی هر کسی باز بود و پناهگاه بیماران و گرفتاران و بلا دیدگان محسوب می‌شد..

با آنها همچون مادری مهربان و دلسوز رفتار می‌کرد، به آنها کمک می‌نمود و از مصیبت‌هایشان می‌کاست و از بخشش مال و سخاوت برای‌شان، هیچ دریغی نمی‌کرد...

خداوند آنچنان موهبتی به او عطا کرده بود که مال و دارایی را زمانی نیک و پسندیده می‌دانست که به مستحقان داده شود و در راه‌های خیر، علوم نافع و سودمند، و در گشودن درهای نیکی و احسان صرف شود... و او این چنین بود..

واقعاً این نعمت و فضلی بس عظیم است... این که زنی در این مرتبه قرار گیرد و به این اندازه ابهت و قدرت داشته باشد... و بتواند هم و غمش را از شهوت قدرت و سلطنت و امیال و خواسته‌های سیاسی باز دارد و به سوی درهای خیر و نیکی و صلاح و منفعت مردم سوق دهد... و تمام غلامان و کارگران و کنیزان و مزدبگیران خود را به خدمت نیازمندان و ضعیفان مسلمان درآورد..

«علاقه او به علم و دانش به حدی بود که تمام هم و غمش، تعلیم پسرش «حسام الدین عمر» بود.. هیچ چیزی در نظرش از علم بالاتر نبود... و هیچ اجر و پاداشی نزد او به پای تعلیم و تربیت فرزند- به خاطر این که برایش از صدقات جاریه محسوب می‌شد نمی‌رسید..

و این چنین، هر چه می‌خواست داشت و هر اراده‌ای می‌کرد، به انجام می‌رساند..

«ابن کثیر» آورده است: «حسام الدین عمر پسر لاجین از اکابر و بزرگان علماء نزد داییش صلاح الدین ایوبی بوده است».

او ابتداء با پدر حسام ازدواج کرده بود... و سپس به همسری پسر عمویش، ناصرالدین محمد پسر اسدالدین شیرکوه فرزند شاذی، والی حمص درآمد... او دو مدرسه بزرگی را تأسیس و به پا داشت: مدرسه «شام بیرونی» و «شام داخلی»... که به زودی بحث درباره آن دو خواهد آمد.

بالاخره «ست الشام» روز جمعه، ۱۶ ذی القعدة سال ۶۱۶ هجری وفات یافت و در مدرسه «شام بیرونی» دفن گردید...

این مدرسه را «حسامیه» نیز نامیده‌اند و نسبتی است که به پسرش حسام‌الدین پسر لاجین داده‌اند. مادرش او را نیز در آنجا دفن کرده بود و خود نیز در همان قبری دفن شد که پسرش در آن مدفون بود... این سومین قبری بود که پشت سر قبرهای دیگر قرار می‌گرفت. قبر اولی همان قبر برادرش توران شاه، و قبر وسطی نیز به پسر عمو و همسرش ناصرالدین محمد پسر شیرکوه فرزند شاذی اختصاص داشت.

در مراسم خاکسپاری و دفنش جمعیت بسیار عظیمی شرکت داشتند. رحمت خدا بر او باد! هیچ شکی نیست که فضایل و مناقب و روایات بسیاری دارد... ولیکن مصادر آن بیشتر از آنچه ذکر شد، نیست و از اینجا، آنچه خواهد آمد درباره دو مدرسه شامی خواهد بود.

چقدر خوب می‌شد که آن کتابچه‌ای که شیخ تقی‌الدین پسر قاضی شبیه در موردش تصنیف کرده بود و ابوشامه مقدسی گفته که آن کتابچه نزد من است، به دست می‌آوردیم!

اما اکنون تنها خدا می‌داند که کجاست...

مصادر تاریخی از مواقف و آگاهی‌های سیاسی‌اش، چیزی برای مان بازگو نکرده‌اند... بلکه تنها به کارهای خیریه‌اش نگرسته که او واسطه خیر و خوبی بین برادرانش بوده، و موضع و محل تجمع و اتفاق بین خانواده و نزدیکانش بوده است... و همچنین این که همیشه بر علم و خیر و اصلاح

تشویق و تشجیع کرده است... و در مقابل، شفیع بدکاران می‌شد و از گناهکاران می‌گذشت و چشم پوشی می‌کرد... نسبت به خانواده‌اش دلسوز و علاقه‌مند بود و دلش برای اهلش پر می‌کشید و با آنان بسیار مهربانی می‌کرد... در سال دهم از ولایت سلطان صلاح الدین یوسف پسر ایوب بر مصر که مصادف با سال ۵۷۶ هجری بود، ملک معظم فخرالدین شمس الدوله توران شاه، برادر تنی سلطان صلاح الدین و ستّ الشام وفات می‌کند... او از لحاظ سن از صلاح‌الدین بزرگتر بود و خود را شایسته‌تر از صلاح‌الدین یوسف در ملک و سلطنت می‌دید... به همین جهت صلاح الدین او را تبعید کرد و به یمن... و سپس به بعلبک... و بعد از آن به اسکندریه فرستاد... و در همانجا ماند و تنها به کارهای لهُو و بیهوده‌اش می‌پرداخت و هرگز در هیچ یک از جنگهای برادرش صلاح الدین حاضر نشد و در همان اسکندریه مُرد. خواهرش ستّ الشام کسانی را به آنجا فرستاد و او را در تابوتی به سوی دمشق آوردند و در آنجا دفن کردند. توران شاه، بسیار بخشنده و به حسن اخلاق ستوده بود، به جز این که سیره و تاریخ بنی‌ایوب را سیاه و تیره کرد و راه و روش‌شان را زشت و ناپسند دانست!

در سال ۱۵ از ولایت سلطان صلاح الدین بر مصر - مطابق با سال ۵۸۱ هجری محمّد پسر ملک منصور اُسد الدین شیر کوه فرزند شاذی، پسر عموی صلاح الدین می‌میرد... او نیز کسی بود که ادّعا می‌کرد در ملک و سلطنت از صلاح الدین شایسته‌تر است... او داماد سلطان صلاح‌الدین بود، یعنی شوهر ستّ الشام دختر ایوب... که بعدها در حمص وفات یافت... همسرش ستّ الشام، او را نیز در همان قبرستانی که در دمشق بر پا داشته بود انتقال داد و کنار برادرش ملک معظم توران شاه به خاک سپرد...

مدرسه شام بیرونی (حسامیه)

این مدرسه به حسامیه نیز معروف است... که در محلّه‌ای پشت «عونیه»، شرق بازار «ساروج» و غرب بازار «سراب» قرار داشت.

ست الشام آن را تأسیس کرد... این مدرسه از بزرگ‌ترین مدارس بوده است... و کسانی که در آن بودند بیشترشان فقهاء و وقف کنندگان بودند... همان گونه که ابن شداد می‌گوید، آن یکی از وقف‌های سلطانی است که اندازه ۳۰۰ فدان بوده است. حدود آن از کانال ریحانیه (در غوطه جنوبی) تا اوایل مزارع و گیاهان خشکیده و تا کانال حجیرا و دروازه بویضا (در غوطه جنوبی) امتداد دارد، و از آنجا وادی پایینی، یعنی وادی «سفرجل» قرار دارد که حدوداً ۲۰ فدان و دارای سه باغ انگور و غیرذلک می‌باشد.

أبوبکر محمد پسر عبدالوهاب فخر فرزند شیرجی (ت ۶۲۹ هجری) سرپرست دیوان و دفترخانه ست الشام بود که امر اوقاف را به او سپرده بود. نوه ابن جوزی می‌گوید: او شخصی مطمئن و امین و بسیار هوشیار و متواضع بود. شرط واقف این بود که مدرّس این مدرسه حق تدریس در مدرسه‌ای دیگر را ندارد.

اولین کسی که در شام بیرونی تدریس کرد، قاضی شرف الدین أبوطالب عبدالله پسر زین القضاة عبدالرحمن قرشی دمشقی از پسر عموهای ابن زکی بود (ت ۶۱۵ هجری).

بعد از او قاضی القضاة شمس الدین أبوالبركات یحیی پسر حسن، معروف به ابن سنی الدولة مدرّس آن شد.

بعد از او نجم الدین أحمد پسر راجح فرزند خلف مغربی، معروف به ابن حنبلی آمد (ت ۶۳۸ هجری).

بعد از او هم عزالدین عبدالعزیز پسر قاضی القضاة نجم‌الدین پسر أبی عصرون مدرّس آنجا شد.

بعد از او قاضی القضاة محیی الدین أبو الفضل یحیی پسر زکی بود.
 پس از او نیز قاضی رفیع الدین عبدالعزیز پسر عبدالهادی جیلی درس داد.
 به دنبال او شیخ تقی الدین أبو عبدالله محمد پسر حسین فرزند رزین
 شافعی در آنجا به تدریس پرداخت.

بعد از او شمس الدین أبو عبدالله محمد معروف به مقدسی در ایام
 ظاهریه به جای او آمد و عزالدین محمد پسر شرف الدین عبدالقادر أنصاری
 (ت ۶۸۲ هجری) نیز همراه او مدرّس آنجا شد. زمانی که شمس الدین
 مقدسی وفات یافت، برادرش شرف الدین أحمد پسر نعمت جانشین او شد.

و سپس شیخ زین الدین فارقی.

و بعد قاضی کمال الدین پسر شریشی.

سپس صدرالدین پسر وکیل.

و بعد کمال الدین پسر زملکانی.

سپس کمال الدین پسر شیرازی.

پس از او نیز قاضی شمس الدین أبونصر شیرازی، آمد که از بهترین قضاة
 شام به حساب می آمد (ت ۶۳۵ هجری).

بعد از او زین الدین محمد پسر عبدالله فرزند مرحل شافعی عهده دار
 تدریس آنجا گشت (ت ۷۳۸ هجری).

سپس جمال الدین یوسف پسر ابراهیم فرزند جمله آمد. می گویند: او
 بسیار قوی النفس بوده است (ت ۷۳۸ هجری).

پس از او نیز شمس الدین محمد پسر أبی بکر فرزند نقیب آمد (ت ۷۴۵
 هجری).

سپس شیخ تقی الدین سبکی.

پس از او فرزندش قاضی جمال الدین حسین تدریس کرد.

و بعد از او قاضی علاء الدین علی پسر قاضی فخرالدین زرعی در سال

۷۴۷ هجری به تدریس پرداخت.

سپس امام شمس‌الدین پسر خطیب بی‌رود آمد.

و بعد شیخ تاج‌الدین سبکی.

آنگاه شیخ شافعیة محمد پسر قاضی شهبه آمد که پس از چندی از این کار کنار کشید و جای خود را به شهاب‌الدین زهری داد.

پس از او ابوالعباس احمد پسر محمد، معروف به ابن رهاوی آمد (ت ۷۷۷ هجری).

و به دنبال او جمال‌الدین عبدالله پسر احمد زهری آمد (ت ۸۰۱ هجری).

سپس تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب پسر شیخ شافعیه شهاب‌الدین زهری به تدریس در آنجا پرداخت. گفته شده که او بسیار عاقل، با وقار بوده و قرآن را بسیار تلاوت می‌کرد، شبها نماز را به پا می‌داشت و به صبح می‌رسانید، بسیار با حشمت و ادب بوده و زبان پاکی داشته است (ت ۸۲۴ هجری).

و بعد از او قاضی القضاة نجم‌الدین پسر حجی امر تدریس را به عهده گرفت. سپس قاضی القضاة شیخ شمس‌الدین برموی شافعی آمد.

و پس از وی قاضی محیی‌الدین مصری روی کار آمد (ت ۸۴۰ هجری).

سپس علاء‌الدین صیرفی به تدریس پرداخت (ت ۸۴۴ هجری).

آنگاه شمس‌الدین محمد پسر عبدالله بلاطنسی، مفتی مسلمانان در آن زمان مدرس آنجا شد (ت ۸۶۳ هجری).

بعد از او بهاء‌الدین ابوالبقاء محمد پسر عمر فرزند حجی آمد که او نیز جایش را به پسرش محیی‌الدین قبل از مرگش سپرد.

پس از او نیز مفتی مسلمانان زین‌الدین خطاب پسر امیر عمر عجلونی آمد.

و بعد از او دمشقی نیابتاً به تدریس پرداخت (ت ۸۷۸ هجری).

سپس قاضی القضاة تقی‌الدین ابوبکر پسر عبدالله، مشهور به ابن قاضی

عجلون، روی کار آمد که مشایخ شافعیة دمشق، همگی به او رسیده‌اند (ت

۹۲۸ هجری).

و با او قاضی القضاة سراج الدین أبو حفص عمر پسر صیرفی به تدریس مشغول بود (ت ۹۱۹ هجری).

به دنبال او عالم فاضل، قاضی عبداللطیف پسر محب الدین حموی آمد (ت ۱۰۲۳ هجری).

و بعد از او شیخ علامه محقق حسن بن محمد بوری به تدریس در آنجا پرداخت (ت ۱۰۲۴ هجری).

و بالاخره کار تدریس به شیخ علامه شهاب الدین أبو العباس أحمد پسر یونس عیثاوی واگذار گردید (ت ۱۰۲۵ هجری)...

* * *

این مدرسه و مدارس بزرگ امثال آن، بزرگان علماء و فقهاء را در خود جمع می کردند بخاطر عظمت و اعتباری که علماء برای این مدرسه قایل بودند برای تدریس در آن با هم به رقابت می پرداختند بلکه برجسته ترین و مشهورترین علماء عصر در این مدرسه به تدریس پرداخته اند و بسیار اتفاق افتاده که برای تعیین مدرسین این مدرسه حاکم آن عصر خود به دمشق رفته است.

علماء و فقهاء بسیاری در طول زمان از این مدرسه خارج شده اند... و به نشر موازین و ارزشهای اسلام عظیم پرداخته اند... اما به راستی اجر بزرگ و باارزش ترین پاداش به وقف کننده آن برمی گردد... یعنی ست الشام... خداوند او را مورد رحمت خویش قرار دهد... و پاداشش را باارزشتتر گرداند!...

اما ببینیم که سرنوشت و سرانجام این مدرسه در این زمان چه شد، ابن بدران (ت ۱۳۴۶ هجری) می گوید: از آن چیزی جز یک دیوار باقی نمانده است. اما محمد کرد علی (ت ۱۳۷۲ هجری) می گوید:

در حال حاضر، به مدرسه ابتدایی برای یتیمان و بی سرپرستان تبدیل شده که در آن انجمنی تحت عنوان «کمیته امداد خیریه» برپا شده است...

مدرسه شام داخلی

این مدرسه رو به روی «بیمارستان نوری» قرار دارد.

همانجایی که خانه ست‌الشام بود و بعدها به مدرسه‌اش تبدیل کرد. در زمان معاصر، ابن بدران، شیخ حنابلۀ آن را دیده است و می‌گوید: در حال حاضر چیزی جُز درب آن به شکل اوّلش نمانده است. بالای آن، سنگ پهن و بزرگی قرار داشت که نص وقفش بر آن نقش بسته بود... اگر چنانچه مقابل آن بایستید و در آن دقّت و تأمل کنید، باب اصلی را هنوز می‌بینید که سر جایش قرار دارد، امّا کمی تغییر یافته و کوچکتر شده و به اندازه در خانه‌ای گشته است... دیوار غربی آن نیز باقی است که با سنگ‌های بزرگی بنا شده بود. سپس یادآور شده که اثر محلّ تاریخی‌اش کاملاً از بین رفته است و سنگفرشی که بر آن نقش و حکاکی شده بود، کناره‌های آن با گل پوشیده شده است.

شیخ حنابلۀ می‌گوید: «طولی نمی‌کشد که آن هم به طور کلی از بین می‌رود».

امّا نصّ وقف را تقی‌الدین سبکی در «فتاوی کبری» آورده است. در اینجا لازم می‌دانیم که آن را برای خواننده گرامی نقل کنیم تا بداند که نظام اوقاف در آن موقع چگونه بوده و اصطلاحات به کار رفته در آن عصر چه بوده است؟!.

شیخ‌الاعمام در مختصر کتاب شام داخلی می‌گوید:

این چیزی است که فخرالدین أبوبکر محمّد پسر عبدالوهاب فرزند عبدالله پسر علی فرزند أحمد أنصاری [معروف به ابن شیرجی] این چنین یادآوری می‌کند: از آن، تمام خانه‌های دمشق، و از آن به ظاهر دمشق، ملکی برای «بزینه» شناخته می‌شود، و مقدار بهره آن ۱۱/۵ سهم از ۲۴ سهم برای «جرمانا» از «بیت‌لهیا» اختصاص داده، و از آن ۱۴ سهم و هفت سهم

باقی از ۲۴ سهم از ملک، برای «تینه» از کوه‌های عسال، و از آن، تمام ملک برای «قصر روستایی» شناخته شده و از آن نصف ملک برای «قصر سیاه» اختصاص داده می‌شود، و این وقفی است بر خاتون ست الشام دختر نجم‌الدین ایوب پسر شادی، سپس بر دختر پسرش، زمرّد خاتون دختر حسام‌الدین محمد پسر عمر فرزند لاجین، سپس بر فرزندانش که سهم هر مرد دو برابر زن می‌باشد، سپس بر فرزندان اولادش، سپس برای نسل‌های دیگرشان تا آخر. پس هرگاه نسل‌شان از بین رفت و کسی از آنها یافت نشد، بدین ترتیبی که می‌آوریم باید داده شود: خانهٔ مدرسه بر فقهاء و متفقهان شافعی که در آنجا به تفقه و یادگیری مشغول هستند، وقف شود.. و بر مدرّس شافعی، قاضی القضاة زکی‌الدین ابی‌العباس طاهر أحمد پسر محمد فرزند علی قرشی [ت ۶۱۷ هجری] در صورت زنده بودن، وقف گردد و اگر چنانچه زنده نباشد، بر فرزندش و سپس بر فرزند فرزندش، سپس بر نسلی که منتسب به اوست، بر هر کسی که شایستگی تدریس در آنجا داشته باشد، وقف شود. اما به شرطی که اهل خیر و عفاف و سنّت پیامبر ﷺ «باشد؛ نه این که اهل شرّ و بدعت! و ما بقی املاک هم بر مصالح مدرسه و بر فقهاء و متفقهان مشغول در آن، و بر مدرّس آن، قاضی القضاة زکی‌الدین، یا کسی از نسلش که شایستگی تدریس داشته باشد، و بر امام جماعتی که در محراب آن به پیشنهاد می‌پردازد، و همچنین بر مؤذن و مستخدم آن، کسی که جارو و تمیز می‌کند و چراغ‌ها را روشن می‌نماید، وقف شود.

و این باید با مصالح و عمارت و آبادانی مدرسه شروع شود. یعنی بهای روغن و چراغ‌ها، فرش‌ها و حصیرها، مشعل‌ها و شمع‌ها و هر آنچه که مورد احتیاج می‌باشد، و بقیه به مدرّس شافعی و فقهاء و متفقهان و مؤذن و مستخدم آن اختصاص داده می‌شود، و اما این مصروفات که به مدرّس داده می‌شود، در هر ماه گندم و جو، هر کدام یک جوال، و ۱۳۰ درهم از سکه

طلایی ناصری، و باقیمانده مصروفات به فقهاء و متفقهان و مؤذن و مستخدم داده شود، و هر کدام به اندازه استحقاقی که دارند... ناظر در امر وقف با دید خود کم و زیاد به آنها پردازد و مقداری هم بنابر نیازهایی که می‌بیند برای خرید هندوانه و خربزه و زردآلو و حلوا مصرف گردد. اما به شرطی که فقهاء و متفقهان و مدرّس و مؤذن و مستخدم، همگی از اهل خیر و دین و صلاح و عفاف و حُسن روش و سلامت اعتقاد و سنّت و جماعت باشند، و دیگر این که تعداد فقهاء و متفقهان در این مدرسه از ۲۰ مرد بیشتر نباشد و این به جز مدرس و مؤذن و مستخدم است و بایستی ناظر در این امر نظارت کامل داشته باشد.

در این مدرسه، امام حافظ أبوعمرو پسر صلاح شهرزوری کردی صاحب «مقدمه مشهور در حدیث» تدریس کرده است.

بعد از او، شمس الدین عبدالرحمن مقدسی آمده است.

وی پس از مدّتی از کارش بر کنار شد و کار تدریس به تاج الدین محمّد پسر عبدالسلام فرزند عصرون، سپرده شد. او بسیار نیکوکار و متواضع و در تدریس بسیار ماهر بود (ت ۶۹۶ هجری).

سپس علامه صدرالدین عثمانی، معروف به ابن مرحل و ابن وکیل به تدریس پرداخت. آنگاه امین الدین سالم پسر عبدالرحمن فرزند اَبی‌الدّر، آمد که به او لؤلؤ نیز می‌گفتند. همچنین به امام مسجد ابن هشام، وکیل بیت‌المال معروف بوده است. او همان کسی است که با امام نووی ملازم و همراه بوده است (ت ۷۲۶ هجری).

پس از او قاضی شافعی جلال الدین قزوینی متولّی تدریس آنجا شد.

و سپس پسرش بدرالدین.

بعد از او فقیه أبوالفتح سبکی قریب شیخ تقی الدین سبکی.

سپس قاضی لشکر حلبیه، رئیس ناصرالدین محمّد پسر صاحب شرف

الدین یعقوب حلبی، به تدریس مشغول شد (ت ۷۶۳ هجری). پس از او قاضی امین الدین محمد پسر أحمد فلانسی که قضاوت لشکری و دادگاه نظامی دمشق و وکالت بیت‌المال را چندین بار به عهده داشته، روی کار آمد (ت ۷۶۳ هجری).

سپس قاضی القضاة بدرالدین سبکی.

بعد از او قاضی القضاة ولی الدین أبوذر عبدالله پسر قاضی القضاة بهاء‌الدین أبی البقاء سبکی مدرّس آن مدرسه گشت. زمانی که قاضی ولی‌الدین از دنیا رفت، قاضی سری‌الدین به تدریس پرداخت.

سپس قاضی القضاة شهاب الدین باعونی.

بعد از او شیخ شهاب الدین پسر حجی، همراه با شیخ جمال الدین طیمانی، و قاضی القضاة نجم الدین پسر حجی به تدریس در آن مدرسه مشغول شدند. پس از چندی نیابتاً شیخ شمس‌الدین برماوی، و شیخ عطاء‌الدین پسر سلام، و شهاب‌الدین ملک‌اوی به تدریس پرداختند.

و بالاخره پس از آنها قاضی زین الدین عبدالباسط مدرّس آنجا می‌شود. و اما مرجع و سرپرستی که تمام جماعات به آن رجوع می‌کردند: امام علامه، مفتی شام جمال الدین محمد معروف به ابن قاضی زبدانی بود که بسیار عظیم الشان بوده و تمام شیوخ و بزرگان در برابر او متواضع بوده و تمام قضاوتها به او برمی‌گشت و خود بسیار مؤدب و متواضع بوده است (ت ۷۷۶ هجری).

و غیر از او می‌توان علامه نجم الدین پسر جابی، و شیخ تقی‌الدین لوبیانی را نام برد.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- البداية والنهاية، ابن کثیر ۸۴/۱۳-۸۵.

- خطط الشام ۷۹/۶-۸۰.

- الدارس فی تاریخ المدارس ۲۷۷/۱-۳۱۳.
- الذیل علی الروضتین، اَبی شامهء مقدّسی صفحه ۱۱۹.
- لطف السمر وقطف الثمر ۳۱۵/۱، ۳۵۹، ۵۳۷.
- مرآة الجنان ۳۵/۴.
- منادمة الأطلال صفحه ۱۰۶-۱۰۹.
- النجوم الزاهرة ۸۷/۶، ۱۰۰، ۱۰۹.
- الوافی بالوفیات ۱۱۹/۱۵-۱۲۰.
- وفيات الأعیان ۲۴۴/۳-۲۴۵، ۳۰۷.

* * *

«بابا خاتون دختر أسدالدين شیرکوه»

ایشان دختر شیرکوه و شیرکوه نیز عموی صلاح الدین بوده که سلطان نورالدین محمود پسر زنگی وزارت مصر را به او سپرد. لقب شیر کوه، سپهسالار ملک منصور بوده و امیرالمؤمنین به عنوان معاون و دستیار برای کارهای وزارت به‌سویش فرستاده شده است.

اما پایه‌های مدرسه عادلیه کوچک در دمشق به آنجا برمی‌گردد که باباخاتون، یک خانه و حمام را همراه با روستای «کامد» و بخشی از روستای «برقوم» از کارگران حلب، و بخشی نیز از روستای «بیت الدار» را خریداری کرد.

سپس تمام آنها را بر خودش تا زمانی که زنده است، وقف نمود. آنگاه بعد از مرگش بر دختر عمه‌اش زهره، دختر ملک عادل به شرط این که آنجا را مدرسه، قبرستان و محله‌های مسکونی قرار دهد. همچنین بایستی این مدرسه حداقل، یک مدرّس، مرجع، امام، مؤذن، سرایه‌دار و مستخدم، همراه با ۲۰ فقیه داشته باشد.

علاوه بر این در وقفش قرار داد که مصارفی هم برای مصالح و عمارت مدرسه، و همچنین برای نزدیکان و غلامان و کنیزانش صرف شود، و این در اوایل ماه رمضان، سال ۶۵۵ هجری بوده همان گونه که ابن قاضی شهبه گفته است.

* * *

«خدیجه دختر ملک معظّم»

خدیجه دختر ملک معظّم شرف الدین عیسی پسر ملک عادل، خواهر ناصر داود است. در باغ «ماردانیه»، سال ۶۶۰ هجری وفات یافت. در قبرستانی که خود به مهیا کرده بود، کنار قبر شیخ فرنّتی در کوه به خاک سپرده شد.

او کسی است که مدرسه «مرشدیه» را بر نهر یزید در منطقه صالحیه دمشق، کنار دارالحديث «أشرفیه»، سال ۶۵۴ هجری تأسیس کرد. اما کسانی که در آنجا به تدریس پرداخته‌اند عبارتند از: شمس‌الدین پسر عطاء الله أذرعی، سپس چهار نفر دیگر که آخرینشان شمس‌الدین حریری بوده است.

شیخ عبدالقادر بدران، صاحب «منادمة الاطلاع» می‌گوید: او چیزهایی را بر این مدرسه وقف کرد و سنگی را که نصّ وقفش بر آن منقوش بوده بر بالای بزرگترین درب آن یافته که بعد از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ چنین حکاکی شده است:

این همان چیزهایی است که ستّ الجلیلة، عصمة الدین خاتون دختر سلطان ملک معظّم شرف‌الدین عیسی پسر سلطان ملک عادل سیف‌الدین ابی‌بکر پسر ایوب وقف کرده است و آن بخشی از حمام است که ۳۵ سهم را به آن اختصاص می‌دهم و ۱۵ و ۱۷ سهم از آسیاخانه و خانه‌ای که در کوه

صالحیه قرار دارد و نیز بخشی از کاخ تقی‌الدین به مقدار ۷ سهم، نیم سهم، ۱۴، ۱۸ و ۳۱۰ سهم، و همچنین قسمتی از روستای «طرة» به مقدار ۱۳ و ۱۷ سهم، و بخشی از کاروانسرا به مقدار ۸/۵ سهم، و باغ مردانیه به طور کامل وقف کرده‌ام، و این در سال ۶۵۰ هجری بوده است.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام ۹۴/۶.
- منادمة الاطلاع صفحة ۲۰۰-۲۰۱.

* * *

«ربیعہ دختر ایوب»

ربیعہ خواهر صلاح‌الدین و ملک عادل، و عمه کامل و اشرف و معظم و دیگر ملوک، و همچنین خواهر ستّ الشام می‌باشد.

برادرش صلاح‌الدین، ابتداء او را به همسری امیر سعدالدین مسعود پسر امیر معین‌الدین اُتر در آورد، و خود هم با خواهرش عصمة‌الدین خاتون، همسر قبلی ملک نورالدین و وقف‌کننده «خاتونیه داخلی» و «خانقاه بیرونی» ازدواج کرد.

زمانی که امیر سعد‌الدین از دنیا رفت، او را به همسری ملک مظفر‌الدین زین‌الدین کوبوری، والی «أربیل» درآورد. او بیش از ۴۰ سال در کنار همسر دومش در همان أربیل اقامت داشت، تا این که همسرش از دنیا رفت. بدین ترتیب به دمشق برمی‌گردد و در خانه قدیمی - که همان خانه پدرش ایوب بوده - ساکن می‌شود، تا زمانی که وفاتش در ماه شعبان، سال ۶۴۳ هجری، در سن ۸۰ سالگی به سر می‌رسد.

او در همان خانه می‌میرد - خانه‌ای که بعدها مدرسه «ظاهریه» می‌شود - و در مدرسه‌اش، زیر گنبدی در دامنه کوه «قاسیون» دفن می‌گردد.

ربیعہ آخرین فرزند صلبی آیوب بوده که باقی مانده بود.

این خلکان می‌گویند: من بسیاری از بستگان و محارمش را از ملوک، از برادرانش، فرزندانش، اولاد فرزندانش را که بیشتر از ۵۰ نفر بوده‌اند، دیده‌ام. «أرییل» برای همسرش مظفرالدین بوده، «موصل» برای خواهرزاده‌هایش بوده، «خلاط» و نواحی آن برای برادرزاده‌اش بوده، بلاد جزیره «فراطیه» برای اشرف برادرزاده‌اش بوده، بلاد «شام» برای برادرزاده‌هایش بوده، و سرزمینهای «مصر» و «حجاز» و «یمن» برای برادران و فرزندانشان بوده است.

صفدی نیز می‌گوید: او مثل عاتکه دختر یزیدبن معاویه، همسر عبدالملک بن مروان و مثل فاطمه دختر عبدالملک بوده است.

اما من می‌گوییم: درست مثل خواهرش ست الشام دختر آیوب بوده، همان کسی که شرح حالش گذشت.

در خدمت «ربیعہ خاتون» زن صالح و دانشمند، أمّ اللطیف دختر ناصح حنبلی بود که بسیار دانا و بزرگوار بوده و حتی کتاب‌هایی هم نوشته است. او بود که ربیعہ را به وقف کردن مدرسه‌ای که در دامنه کوه قاسیون قرار داشت تشویق نمود، تا به حنابله (افراد حنبلی مذهب) وقف کند. بدین ترتیب او نیز مدرسه را بنا کرد و بر ناصح و حنابله وقف نمود.

ابن مفلح در شرح حال ناصح عبدالرحمن پسر نجم فرزند عبدالوهاب شیرازی أنصاری می‌گوید:

روزی که جناب ربیعہ خاتون مدرسه را برای تدریس ناصح عبدالرحمن تأسیس کرد، روزی فراموش نشدنی بود که در آن روز ربیعہ خاتون نیز پشت پرده حضور داشت.

همچنین می‌گوید: ناصح فقیه و واعظی برجسته بوده که همیشه با علم سر و کار داشته است. وی به بغداد و اصفهان و موصل و بسیاری از شهرهای

دیگر برای کسب علم سفر کرده و حتی در فتح بیت‌المقدس با سلطان صلاح الدین همراه بوده و در بسیاری از جنگ‌های دیگر حضور داشته است. بعد از شیخ موفق الدین پسر قدامه، ریاست مذهب حنبلی به او واگذار گردید.

اما دخترش «أمة اللطيف» نیز بسیار عالم و دانا بوده، و «ربيعه خاتون» او را بسیار دوست می‌داشته و همیشه به نصایح و راهنمایی‌ها و ارشاداتش گوش می‌کرده و اموال فراوانی را با شنیدن نظراتش و مشورت کردن با او - از همین طریق - به دست آورده است. به همین جهت مدرسه دیگری را نیز که در شرق «رباط ناصری» قرار داشت، به حنابله وقف کرد. اما زمانی که ربیعہ خاتون فوت کرد، برای أمة اللطيف اتّفاقی رخ داد که به موجب آن دستگیر و اموالش مصادره شد و مدّتی را در زندان به سر برد و سپس آزاد گردید. پس از آزادی، با اشرف والی «حمص» ازدواج کرد و با او به «رحبه» و «تل راشد» سفر کرد و بالاخره در سال ۶۵۳ هجری وفات یافت.

مدرسه «صاحبه»:

مدرسه «صاحبه»، همان مدرسه‌ای است که «ربيعه خاتون» در دامنه کوه قاسیون، واقع در شرق منطقه «ملوانان کرد» پدید آورد.

همان گونه که گفته شد، اولین کسی که در آنجا به تدریس پرداخته، ناصح الدین حنبلی بوده است. گفته شده که نسبت او به صحابی گرانقدر، سعدبن عبدالله رضی اللہ عنہ برمی‌گردد.

بعد از او پسرش سیف‌الدین یحیی، تا زمانی که از دنیا می‌رود، به تدریس مشغول می‌شود.

پس از مرگ سیف‌الدین، صفی‌الدین خلیل مراغی هنگامی که به بغداد روی آورده بود، جانشین او در کار تدریس گردید.

پس از او نیز، برادر زاده‌اش، شرف‌الدین محمد پسر علی فرزند عبدالله پسر شیخ ناصح الدین جای او را در آن مدرسه می‌گیرد و این منصب در

میان بعضی از فرزندانش باقی می‌ماند.

پس از آنها، شیخ تقی‌الدین، معروف به ابن واسطی جانشین آنها می‌شود که بسیار فقیه و زاهد و عابد و متواضع و قاطع و صادق و راستگو بوده و بیشترین اوقات خود را در آنجا گذرانده و همان گونه که گفته‌اند به مدّت ۲۰ سال در «صاحبه» تدریس می‌کرده است. او در کار خود، خصوصاً در روایات و احادیث منحصر به فرد بود و هرگز به دنبال او کسی که همچون او باشد، یافت نشده است. وی در اواخر عمر خود، به عنوان شیخ حدیث شناخته شد و در مدرسه «ظاهریه» ریاست حدیث را به عهده گرفت. او همیشه به مذهب سلف صالح و مسلمانان و اصحاب صدر اسلام دعوت می‌کرد، و بالاخره در سال ۶۹۲ هجری وفات یافت.

بعد از او، شیخ شمس‌الدین محمد پسر عبدالقوی مرداوی از شیوخ «تقی‌الدین ابن تیمیه» در مدرسه صاحبه به تدریس مشغول می‌شود. او نیز در سال ۶۹۹ هجری وفات یافت.

سپس شهاب‌الدین احمد پسر حسن فرزند حافظ مقدسی جانشین او می‌شود (ت ۷۱۰ هجری).

پس از او، شمس‌الدین یوسف پسر یحیی شیرازی حنبلی مدرّس آنجا می‌شود (ت ۷۵۱ هجری).

بعد از او نیز، قاضی القضاة شمس‌الدین محمد پسر مفلح مقدسی رامینی، صاحب کتاب «فروع» به تدریس می‌پردازد. در مورد او اوصافی چون زهد و تقوا و ورع و عفاف و متانت آمده است (ت ۷۶۳ هجری).

سپس شیخ حنابله برهان‌الدین ابراهیم پسر محمد فرزند مفلح نیابتاً به تدریس مشغول می‌شود. گفته شده که در مجالس تدریسیش، فقهای از تمام مذاهب شرکت می‌کردند (ت ۸۰۳ هجری).

پس از او، محدّث بزرگ امام تاج‌الدین ابوالقاسم عبدالغفار پسر محمد

سعدی شافعی، ریاست حدیث را عهده‌دار می‌شود. وی علاوه بر این که شیخ حدیث بود، فتوا هم می‌داد. آورده‌اند که حدود ۵۰۰ جلد کتاب نوشته و مُعجمی را در ۳ جلد از خود باقی گذاشته است (ت ۷۳۲ هجری).

أبوالمفاخر عبدالقادر نعیمی (ت ۹۲۷ هجری) می‌گوید: آنچه که الآن از مدرسهٔ صاحبه شناخته شده: قسمت اعظم روستای «جبهٔ عسال» و باغی که پایین مدرسه قرار دارد، و آسیاخانه و پارک و فضای سبز می‌باشد که بیشتر این جاها، در جوار مدرسه قرار دارند.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- البداية والنهاية، ابن کثیر ۱۷۰/۱۳-۱۷۱.
- الدارس فی تاریخ المدارس صفحه ۷۹-۸۶.
- الذیل علی الروضتین صفحه ۱۷۷.
- مرآة الجنان ۱۰۸/۴.
- منادمة الاطلاع صفحه ۲۳۷-۲۳۸.
- النجوم الزاهرة ۳۵۳/۶.
- الوافی بالوفیات ۹۷/۱۴-۹۹.

* * *

«زهرة دختر ملک عادل»

او دختر ملک عادل سیف الدین ابی بکر پسر ایوب می‌باشد.

و باباخاتون، همان دختر عموی پدرش است.

در سال ۶۵۶ هجری مدرسهٔ «عادلیهٔ صغری» را داخل باب الفرج، شرق باب القلعة شرقی، جلو دماغیه و عمادیه، مقابل دارالحدیث نوریهٔ صغری در دمشق تأسیس کرد.

این مدرسه، قبلاً به خانۀ «ابن موسک» معروف بوده که به تملک عصمة الدین زهره درآمد. پس از او به تملک دختر عموی پدرش، باباخاتون دختر

أسدالدین شیرکوه، همراه با روستای «کامد»، و بخشی از روستای «برقوم» از کارگران حلب، و بخشی از روستای «بیت الدیر» از أصغار، و حمام «ابن موسک» درآمد، که بعدها باباخاتون تمام اینها را به زهره وقف می‌کند و می‌بخشد.

بعد از این جریان، تمام این جاها به یک قبرستان و یک مدرسه و چند منزل مسکونی تبدیل می‌شود.

و اما برای مدرسه این شروط را وضع می‌کند که: مدرسه بایستی دارای یک مدرّس، یک مرجع و امام، یک مؤذن، یک سرایه‌دار و مستخدم، و ۲۰ فقیه باشد. علاوه بر این موارد، مصارفی هم برای مصالح و عمارت مدرسه، و قسمتی هم برای نزدیکان و خدمتکاران و کنیزان وقف شود. و این در روز پدیدار شدن هلال ماه مبارک رمضان، سال ۶۵۵ هجری بوده است.

اولین کسی که در مدرسه عادلیه صغری به تدریس پرداخت، شرف الدین أحمد پسر أحمد فرزند نعمت مقدسی بود که از بزرگان و پیشوایان علماء و فضلاء به حساب می‌آمد.

بعد از او تقی الدین پسر حیاة الرقی مدرّس آنجا می‌شود.

سپس قاضی نجم الدین پسر صصری.

پس از او، کمال الدین زملکانی.

سپس فقیه امام فخر الدین مصری، معروف به ابن کاتب قطلوبک.

بعد از او، ابن جمله.

سپس، ابن نقیب.

آنگاه، تاج الدین عبدالرحیم پسر قاضی القضاة جلال الدین قزوینی.

پس از او، علامه جمال الدین پسر قاضی زبدانی.

به دنبال وی، مفتی مسلمانان، شهاب الدین أحمد و صالح زهری

دمشقی، که عهده‌دار فتوا در «دارالعدل» بود (ت ۷۹۵ هجری).

بعد از او، فرزندش قاضی القضاة تاج الدین عبدالوهاب. سپس، پسرش شهاب الدین أحمد پسر قاضی تاج الدین پسر زهری. او با این که از برادرش کوچکتر بود، ولی از او شایسته‌تر و اصلح بوده است (ت ۸۶۷ هجری).

بعد از او، امام و علامه فقیه و محدث بدرالدین أبو عبدالله محمد پسر أحمد، معروف به ابن مکتوم سویدی، که ریاست نحو را همزمان در ناصریه به عهده داشت. گفته شده که او مردی بسیار خیر و نیکوکار و متدین و متعبد بوده است. با فقهاء و دانشجویان، بسیار نیکو و با احسان بوده و آنها را در ماه رمضان میهمان می‌کرد و افطاری می‌داد، و با نزدیکانش بسیار صلۀ رحم به جای می‌آورد و همیشه خود شخصاً برای احتیاجات و خریدهای خانه‌اش به بازار می‌رفت و خرید می‌کرد و خود حمل می‌نمود (ت ۷۹۷ هجری).

پس از او کار تدریس در عادلیه به عهده شمس الدین أبو عبدالله محمد پسر حسن فرزند صیدلانی شافعی درآمد. در مورد او نیز آمده که علی‌رغم فقر و تنگدستی‌اش، بسیار بخشنده بوده و رفتارش با دانشجویان و فقهاء، بسیار دوستانه و با محبت بوده و همیشه به آنها کمک و مساعدت می‌کرد (ت ۸۳۲ هجری).

همچنین ادهم پسر عبدالصمد عکاری نیز به تدریس در آنجا پرداخته است. او معلّم و وزیر اعظم سنان پاشا نیز بوده است، و در قرن دهم هجری وفات کرده است.

علامه محقق، شیخ حسن پسر محمد بورینی نیز در آنجا به تدریس اشتغال داشته است (ت ۱۰۲۴ هجری).

... و نهایتاً این مدرسه در سال ۱۹۱۰ میلادی در آتش می‌سوزد و به محله‌های تجاری و بازرگانی تبدیل می‌شود و هم اکنون در بازار «عصرونیة» دمشق واقع است.

مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام ۸۳/۶.
- الدارس فی تاریخ المدارس ۳۶۸/۱-۳۷۳.
- لطف السمر و قطف الثمر صفحه ۳۵۲، ۳۶۱.

* * *

«ضیفه دختر ملک عادل»

ضیفه خاتون صاحبه دختر ملک عادل سیف الدین ابی بکر محمد پسر ایوب، همسر ملک ظاهر غازی پسر صلاح الدین، والی حلب، و همچنین مادر عزیز والی دیگر حلب، و مادر بزرگ ناصر والی شام می باشد.

در قلعه حلب، سال ۵۸۱ هجری متولد شد...

... مراسم عروسی اش بسیار مشهور است.

ابن قاضی شبهه می گوید: در محرم سال ۶۰۹ هجری، ملک ظاهر با عمویش عادل آشتی کرده و دخترش را به ازدواج او درآورد.

مراسم عقد آنها در دمشق با دو وکالت بر مبلغ پنج هزار دینار منعقد گردید. و در همان موقع به حلب فرستاده شد.

جهازیه او سیصد شتر و پنجاه قاطر، و دویست جاریه بود.

زمانی که او را نزد ظاهر می بردند، ظاهر چند قدمی را به پیشوازش رفت، و پنج گردنبنند گرانبها را که قیمتشان به هزار و سیصد درهم می رسید، همراه با اشیاء نفیس دیگر به او تقدیم کرد.

ظاهر، قبل از این که با او ازدواج کند، با خواهرش غازیه ازدواج کرده بود.

او ملکه ای گرانقدر و عاقل بود.

زمانی که پسرش عزیز وفات یافت، در کارهای سلاطین دخل و تصرف کرد و به انجام کارهایشان پرداخت، و با عدالت و شفقت و بذل و بخشش هر

چه تمامتر، به مدّت شش سال به سلطنت نشست... و در این مدّت، هر گونه ظلم و بدبختی را از تمام نقاط حلب محو ساخت.

او همیشه فقراء را بر خود ترجیح می داد و صدقات و انفاق های بسیاری را به آنها می بخشید.

صفدی شرح حالش را در کتاب خود «الوافی بالوفیات» آورده است. و بالاخره، شب جمعه، در یازدهم جمادی الاوّل، سال ۶۴۰ هجری در همان شهر حلب وفات یافت و در قلعه حلب دفن گردید.

با مرگ او، دروازه حلب به مدّت سه روز بسته شد. بعد از آن بود که ناصر صلاح الدین پسر عزیز برای اثبات بالغ بودنش شاهد آورد. او در آن روز ۱۳ ساله بود، و بدین ترتیب امر و نهی به دست او افتاد و در جایگاه عدالت نشست. در حالی که همه نگاهها به سوی جمال الدوله اقبال، و وزیر قفطی بود.

ضیفه در حلب مدرسه «فردوس» را تأسیس کرد و آن را بعدها به یک قبرستان و کاروانسرا در سال ۶۳۳ هجری تبدیل کرد، و اوقاف بسیاری را به آن اختصاص داد و حقوق ماهیانه ای برای گروهی از قاریان و فقهاء و صوفیان قرار داد.

محمد کرد علی در «خطط الشام» می گوید: هم اکنون نیز دیوارهای آن باقی و مسجد جامع آن آبادان است، و به قبرستان کشاورزانی تبدیل شده که در اطراف آن سکونت دارند. اما به ترمیم و تعمیر مجدد نیاز دارد. این مسجد نمونه بسیار زیبایی از اشکال هندسی عربی است. بر دیوار بارگاه آن بعد از ﴿بِسْمِ

اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و آیاتی از سوره زخرف، چنین نوشته شده است:

«امر تأسیس این بنا را بانوی بزرگوار و ارجمند، ملکه مهربان، عصمه الدین و الدنیا، ضیفه خاتون دختر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر پسر ایوب - خداوند همگی شان را غرق رحمت خود فرماید - بر عهده داشته

است، و این در عهد سرور ما سلطان ملک ناصر، عالم عادل، مجاهد قهرمان، مؤید مظفر منصور، صلاح الدین و الدنیا یوسف پسر ملک عزیز محمّد پسر ملک ظاهر غازی فرزند یوسف پسر ایوب، به سرپرستی بنده حقیر عبدالمحسن عزیز ی ناصری ۴ در سال ۶۳۳ هجری بوده است». و بر محراب زیبایش نوشته شده است: «این کار حسان بن عفان است».

عمر رضا کحاله نیز می‌گوید: و اما مسجد جامع آن بسیار بزرگ و محکم است، و به اوایل دوره باستانی قدیم در حلب برمی‌گردد. زمانی که زوّار و بازدید کنندگان از دور و نزدیک برای دیدن آن می‌آمدند، از بزرگی و بلندی آن، و از ضخامت و کلفتی سنگها و ستونهاش، همچنین از هنر نقش و نگار صحن آن شگفت زده می‌شدند. در آن حوض بزرگ و زیبایی واقع است که همچون حوض سلطانیه ساخته شده است، و در شمال آن ایوانی به شکل کسری، و در دو طرف آن قبور جمعی از کسانی است که هیچ کس نمی‌داند چه کاره بوده‌اند، و در قسمت جنوبی آن، صحن بزرگی است که طول آن تقریباً به ۳۰ ذرع می‌رسد.

خانقاه آن نیز به ضیفه خاتون نسبت داده می‌شود که در سال ۶۳۵ هجری در حلب، رو به روی مسجد شیخ حافظ الرحمن بن الاستاذ بنا کرده است. این خانقاه هم اکنون در محله «فرافرة» مقابل مسجد زینبیه و مدرسه هاشمیه واقع است.

* * *

«عذراء دختر نورالدوله ایوبی»

خانم عذراء مدرسه «عذراویه» را در دمشق بنا کرد که این مدرسه به او منسوب است.

وی در دهم محرم، سال ۵۹۳ هجری وفات یافت و در تربت همان مدرسه دفن گردید.

بسیار نیکوکار و خیرپسند بود و در کارش همواره جدیت و کوشش به خرج می داد.

اهل دمشق اعتقاد عجیبی به او داشتند...

پدرش همان امیر نورالدوله شاهنشاه پسر نجم‌الدین ایوب فرزند شاذی برادر صلاح‌الدین بود که در میان برادرانش از همه بزرگتر بوده است. او همچنین پدر عزالدین فرّخ‌شاه (پدر ملک أمجد، والی بعلبک) و پدر مظفر تقی‌الدین عمر (والی حماة) بوده است.

پدر عذراء در جنگی که بین مسلمانان و دشمنانی درگرفت که تا دروازه دمشق پیش آمده بودند درگرفت و قصد داشتند تمام سرزمین پهناور اسلامی را اشغال کنند، کشته شد که بالاخره خداوند متعال سپاه اسلام را بر آنان پیروز گردانید.

این ماجرا - یعنی قتل پدرش - در ماه ربیع الاول، سال ۵۴۳ هجری اتفاق افتاد.

خداوند او را رحمت کند!...

در این صورت عذراء، خواهر عزالدین فرّخ‌شاه، و عمه ملک أمجد می باشد. مادر امیر مسعود پسر سعدالدین (والی صفد) و برادرش بدرالدین ممدود (شحنه و داروغه دمشق) بوده است. هر دو فرزند حاجب مبارک پسر عبدالله هستند که دو امیر بزرگ و دارای منزلت و مقام بزرگی نزد صلاح‌الدین بوده‌اند، و هر دو در سال ۶۰۲ هجری وفات یافتند، یکی در ماه رمضان و دیگری در ماه شوال همان سال.

در بعضی از مصادر آمده است که: عذراء، قبل از پدرش و قبل از بنای مدرسه عذراویه وفات یافته است...

امام ذهبی آورده است که: او در خانه‌اش یعنی همان عذراویه - دفن گردید و خانه را به مادرش سپرد که بعدها مادرش آن را بر فقهای شافعی و

حنفی وقف کرد.

اما بیشتر مصادر - آنجا که شرح حال عذراء را آورده‌اند - بر این متفق هستند که: او همان کسی است که این مدرسه را تأسیس کرده است که در محله غریبی، داخل دروازه نصر که به «دروازه دارالسعادة» معروف است، قرار دارد.

اولین کسی که در این مدرسه از علمای شافعی به تدریس پرداخت، امام فخرالدین پسر عساکر، در سال ۵۹۳ هجری بود.

سپس مجدالدین پسر حبوبی به جای او نشست.

بعد از او شمس الدین پسر سنی الدوله آمد.

سپس عزالدین عبدالعزیز پسر اَبی عصرون.

پس از او رفیع الدین جیلی.

بعد از او محیی الدین پسر زکی الدین.

آنگاه صدرالدین پسر سنی الدوله مدرس آنجا شد.

سپس نجم الدین پسرش.

پس از او شمس الدین پسر خلکان.

بعد از او عمادالدین عبدالعزیز پسر محمّد، معروف به ابن صائغ (ت ۶۷۴ هجری).

بعد از او، برادرش قاضی القضاة عزالدین ابوالمفاخر محمّد (ت ۶۳۸ هجری).

سپس علامه صدرالدین، معروف به ابن مرحل و ابن وکیل به تدریس در آنجا پرداخت.

پس از او صدرالدین سلیمان کردی آمد.

بعد از او، شرف الدین حسین پسر سلام مدرس عذراویه شد.

سپس کمال الدین پسر زملکانی.

پس از او امام زین الدین پسر مرحل.

آنگاه تقی الدین عبدالله پسر قاضی القضاة زین الدین پسر مرحل (ت ۷۵۱ هجری).

سپس قاضی جمال الدین پسر سبکی.

بعد از او، قاضی القضاة تاج الدین پسر سبکی.

و به دنبال او، خواهرزاده اش امام زین الدین محمّد پسر تقی الدین متولّی تدریس آنجا گشت.

در مورد او گفته شده که از بهترین مردم آن زمان بوده، و در جوانمردی و تفضّل و احسان و نیکی به دوستان و کسانی که قصد او را داشتند، بسیار مشهور و زبانزد خاص و عام بوده است (ت ۷۸۷ هجری).

بعد از او، امام حافظ شهاب الدین پسر نشوان آمد.

سپس قاضی تاج الدین پسر زهری.

و پس از او، شیخ شهاب الدین پسر حجی، و شیخ جمال الدین طیمانی.

سپس علامه بدرالدین پسر شیخ شافعیه، تقی الدین پسر قاضی شهبه.

بعد از او، محبّ الدین أبو الفضل محمّد پسر ابراهیم فرزند قاضی عجلون.

بعدها او جای خود را به علامه قاضی القضاة برهان الدین پسر محمّد فرزند معتمد داد.

و پس از او، امام علامه شمس الدین محمّد پسر محمّد حمصی به تدریس در آنجا پرداخت. و در حمص به ابن سماقه، و در دمشق به حجازی معروف بود. چون حدود ده سال در مکه مکرمه به سر برده بود (ت ۱۰۱۹ هجری).

سپس سید شریف شمس الدین محمّد پسر محمّد فرزند خصیب مقدسی شافعی نیابتاً به تدریس در آنجا پرداخت. او نیز در سرزمینش به ابن

خصیب، و در دمشق به سید مقدسی مدرس عذراویه معروف بود (ت ۱۰۰۹ هجری).

... پس از مدتی این مدرسه به مکانی جهت استماع وعظ و خطابه برای زنان تبدیل گردید.

... و بالاخره پس از چندی به طور کلی ویران شد و به محله‌های تجاری و بازاری تبدیل شد...!

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام ۸۳/۶-۸۴.
- الدارس فی تاریخ المدارس ۳۷۳/۱-۳۸۲.
- لطف السمر و قطف الثمر ۳۹/۱، ۶۶.
- منادمة الأطلال، صفحة ۱۲۸.
- النجوم الزاهرة ۱۹۰/۶-۱۹۱، ۵۹۴.
- وفيات الأعیان ۴۵۲/۲-۴۵۳.

* * *

«مونسه دختر محمد آیوبی»

مونسه دختر ملک مظفر محمد پسر عبدالملک منصور فرزند آیوب است.

زنی بسیار نیکوکار و اهل فضل و احسان.

سال ۶۳۳ هجری متولد شد.

در شهر حماة مدرسه‌ای به نام «خاتونیه» تأسیس کرد و املاک و

چیزهای بزرگی را وقف آنجا نمود.

و بالاخره، نزدیک غروب روز یکشنبه، پنجم جمادی الاولی، سال ۷۰۳

هجری وفات یافت.

فصل دوم: «زنان محدث و دانشمند»

«فخر النساء شهدة دینوری»

شهده دختر محدثّ أبی نصر أحمد پسر فرج دینوری، معروف به بغدادی
إبری است.

معمّره، کاتبه، مسنده العراق، فخر النساء القاب اویند.

إبری: نسبتی است به کار سوزن و فروش آن؛ جمع إبرة.

از کسانی که به این نسبت مشهور شده‌اند، پدر شهده، أبونصر أحمد پسر
فرج فرزند عمر دینوری است که از مشاهیر بغداد و محدثین آن می‌باشد.
از أبی یعلی محمد بن حسین پسر فراء، و أبی الحسین پسر مهتدی بالله،
و أبی الغنائم پسر مأمون هاشمی، و أبی بکر أحمد پسر علی فرزند ثابت
خطیب حافظ، و دیگران روایت کرده است...

او در سال ۵۶۰ هجری در بغداد وفات یافت.

دینوری: نسبتی است به دینور، منطقه‌ای است کوهستانی در کردستان
که گروهی از علماء به این نام منسوب شده‌اند.
بغداد، محلّ تولد و وفات شهده بوده است.

او در سال ۴۸۰ هجری متولّد شد.

إمام ذهبی در مورد شهده می‌گوید: او زنی بسیار متدین، عابد، زاهد و
صالح بوده است. پدرش احادیث زیادی را به گوش او رسانید و پس از

چندی به «مسندة العراق» مشهور شد.

ابن دبیتی نیز می‌گوید: شهده زنی گرانقدر و شایسته و دیندار و خدا ترس و عابد بوده است. احادیث بسیاری را - از جمله از پدرش - شنیده است. پدرش او را در مجالس استماع احادیث شیوخ با خود می‌برد و وی بسیار عُمر کرد بطوریکه نسبت‌دارترین فرد در زمان خود بود.

ابن جوزی نیز در کتابش «المنتظم» می‌گوید: من بر او احادیث زیادی را خوانده‌ام. او زنی بسیار نیکوکار و اهل خیر بود و همواره در مجالس علماء حاضر می‌شد و حدود صد سال عمر کرد!

شیخ موفّق نیز می‌گوید: تمام انساب بغداد نهایتاً به او برمی‌گشتند آنقدر عمرد کرد که اشخاص کم سن در زمان حیات او به پیری رسیدند.

پدرش او را به همسری علی پسر محمّد فرزند اَبی الحسن دُرینی معروف به ثقة الدولة ابن اَنباری درآورد. او نیز از افراد نمونه و اعیان وقت و از نزدیکان امیرالمؤمنین «مقتفی لامرالله» عباسی بوده است. خلیفه عباسی همیشه با او مشورت می‌کرد... وی پس از چندی مدرسه‌ای را برای تابعین شافعی، کنار رود دجله، در «باب الازج» نزدیک کاروانسرای صوفیه بنا کرد، و املاک و اموال زیادی را بر آن وقف نمود. او نیز احادیث زیادی را می‌شنید و در خدمت پدر شهده حاضر بود، و بدین ترتیب با او ازدواج کرد... پس از مدتی به درجه‌ای رسید که به مقتفی، خلیفه عباسی اختصاص یافت، و بالاخره در سال ۵۴۹ هجری وفات یافت.

شهده از علمای بزرگ آن زمان بود.

او خطّ بسیار زیبایی داشت و خطی می‌نوشت که منسوب به شیوه خطّاط «بنت الاقرع» بود. در آن عصرکسی یافت نمی‌شد که همچون او بتواند زیبا بنویسد... اما با بالا رفتن سنّش، کم‌کم تغییر یافت.

به خاطر خط زیبایی که داشت به کاتبه (زن نویسنده - خطاطا) و نیز

سَتَّالکْتَبَه (بانوی نویسندگان) لقب یافت.

مردم زیادی در پای احادیش نشسته‌اند و از او شنیده‌اند.

توان او در نقل حدیث بسیار عالی بود و احادیث صحیح را دقیق بیان می‌نمود. در حضورش افراد کوچک و کم سن و سالی بزرگ شده‌اند. او بسیار پرآوازه و مشهور بود.

در بغداد کاروانسرای را در نزدیکی مسجد جامع قصر بنا نهاد که بعضی از علماء در آنجا ساکن شدند...

شده به مقتفی لامرالله عباسی بسیار نزدیک بود.

نزدیک صد سال عُمر کرد و بالاخره در چهاردهم محرم، سال ۵۷۴ هجری وفات یافت. در تشییع جنازه‌اش، علماء و جمعیت زیادی شرکت کردند و در همان مسجد قصر بر او نماز میت خوانده شد و در «باب ابرزور» دفن گردید. شیوخ و بعضی از احادیثی که شنیده است:

ابتداء از پدرش شنید.

از ابراهیم پسر عثمان فرزند یوسف کاشغری، جزء سوم و چهارم کتاب یعقوب بن سفیان را شنید.

از حسین پسر أحمد فرزند طلحة نعالی، جزء دوم و چهارم از «أمالی» حسین پسر إسماعیل محاملی، و جزء سوم از کتاب «دیباچ» إسحاق پسر ابراهیم ختلی، و همچنین جزء اول از کتاب «جامع» عبدالرزاق پسر همام را روایت کرده و شنیده است.

از أبا الحسین أحمد پسر عبدالقادر فرزند یوسف نیز شنیده است.

از أبی المعالی ثابت پسر بُندار بقال، جزئی در مورد «قراءات النبی ﷺ» و قسمتی از کتاب «الخیل» را روایت کرده و شنیده است.

از جعفر پسر أحمد سراج، جزئی را در باب «کرامات اولیاء» از حسن خلال روایت کرده است.

از حسن پسر أحمد دقاق، جزء اوّل از «غرائب» حدیث مالک بن انس شنیده است.

از اَبی الفوارس طراد پسر محمّد فرزند علی زینبی، کتاب «الوجد و الوجل و التوثق بالعمل» ابن اَبی الدنیا، و شش مجلس از «أمالی» اَبی جعفر بختری، و جزء اوّل از «الفوائد الممتقاة والغرائب» حسان عوالی تخریج اَبی الفتح پسر اَبی الفوارس، و همچنین کتاب «الیقین» و «الفرج بعد الشدة» ابن اَبی الدنیا، و کتاب «الاموال» ابن سلام اَزدی، و کتاب «ذم المسکر» و حدیث سفیان بن عیینه، و کتاب «محاسبة النفس و الارزاء» ابن اَبی الدنیا را روایت کرده و شنیده است. اَبوالفوارس، سال ۴۹۱ هجری وفات می‌یابد، در حالی که شهده آخرین کسی بوده که از او روایت کرده است.

و از عبدالرحمن پسر نجم الحنبلی، جزء دوم از حدیث محاملی را روایت کرده است...

از اَبی المعالی عزیزی پسر عبدالملک فرزند منصور، ملقّب به شیدله نیز روایت کرده است. او شیخ واعظان و معلم آنها در وعظ بوده و گفته شده که بسیار زاهد و پارسا بوده و در بغداد به جای اَبی بکر شامی (ت ۴۹۴ هجری) در منصب قضاوت نشست...

از اَبی الحسن علی پسر حسین فرزند اَیوب نیز استماع کرده است. از فخر الإسلام محمّد پسر أحمد معروف به اَبی بکر شامی نیز روایت کرده است. گفته شده که امامی جلیل القدر با وقار و با هیبت و از کسانی که به سخنانشان عمل می‌کنند، بوده است... او را به خاطر تدین و تقوا و علم و زهدش، جنید نیز نامیده‌اند (ت ۵۰۷ هجری)...

از اَبی الفرج محمّد پسر محمود قزوینی اَنصاری نیز روایت کرده است. او نیز فقیهی زاهد و صالح و پارسا، و در فقه و فرائض، سرآمد همه بوده است

(ت ۵۰۱ هجری).

از ابی الخطاب نصر پسر أحمد فرزند عبدالله بن بطر، قاری و محدث جزء ششم از أمالی محاملی، و کتاب «الشکر لله» ابن ابی الدنيا علی أحمد پسر عبدالقادر فرزند یوسف نیز شنیده است.

و کتاب «المحبة لله سبحانه و تعالی» ابراهیم پسر عبدالله فرزند جنید ختلی، و جزء نهم از «فوائد» عثمان پسر أحمد فرزند عبدالله دقاق، همچنین جزء دوم از حدیث محمد پسر عبد فرزند خلف دقاق از شیوخش، و حدیث حسین پسر یحیی فرزند عیاش القطان از شیوخ دیگرش را روایت کرده است...

همچنین جزء چهارم از حدیث ابی سهل أحمد قطان از حسن پسر أحمد فرزند ابراهیم پسر شاذان از علاف، و کتاب «التصدیق بالنظر إلى الله ﷻ وما أعدّ لأولیائه» از محمد آجری را روایت کرده است...

کسانی که از او روایت کرده‌اند:

ابن جوزی به شاگردی‌اش تصریح کرده است. چنانچه در «المنتظم» می‌گوید: «من برایش خواندم». نامش را در ردیف شیوخ خود آورده و تاریخ قرائتش را در حضورش، ماه صفر سال ۵۵۷ هجری معرفی کرده است. نوه ابن جوزی نیز می‌گوید: افراد بسیاری از او روایت کرده‌اند، از جمله پدر بزرگم.

ابن جوزی از او ده نصوص را اقتباس کرده است که یک نص به قبل از اسلام و شش نص به عصر اموی و سه نص به عصر عباسی اختصاص داشتند.

از جمله نصوصی که ابن جوزی از او روایت کرده کتاب «التصدیق بالنظر إلى الله ﷻ وأعدّ لأولیائه» از محمد آجری می‌باشد.

أبوسعده پسر سمعانی از او شنیده و نامش را در کتابش «ذیل تاریخ بغداد» آورده است.

حافظ أبوالقاسم پسر عساکر نیز از وی روایت کرده است که حافظ سه سال قبل از او وفات یافت.

أبوالقاسم پسر قمیره نیز از کسانی است که از او روایت کرده‌اند. او در سال ۶۵۰ هجری وفات یافت.

إمام ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» گروهی از محدّثین را که از او روایت کرده‌اند، آورده است. البته به علّت طول سخن، تنها افراد اعیان و مشهور محدّثین را ذکر کرده است. زیرا تعداد زیادی از او روایت کرده‌اند.

ذهبی می‌گوید: او شیوخ زیادی دارد.

إبراهیم کاشغری از او روایت کرده است.

أبوبکر پسر خازن نیز راوی اوست.

أحمد پسر فهد فرزند حسین پسر فهد، معروف به أبوالعباس علّی که فقیه بود، از او شنیده است (ت ۶۲۷ هجری).

أحمد پسر مفرّج فرزند علی مفرّج أموی دمشقی، معروف به أبوالعباس پسر أبی الفتح که شیخی از خانة عدالت و امانت بوده، از او اجازه حدیث گرفته است... و مدّتی متولّی «ذخیره ایتام» بوده است (ت ۶۵۰ هجری).

أعزّ علیق نیز از او روایت کرده است.

حامد پسر أبی العمید فرزند أمیری قزوینی، با کنیه أبا المظفر و ملقب به شمس‌الدین از دیگر کسانی است که از او استماع کرده‌اند. او نیز امام و سرآمد همه بوده است. قضاوت شهر حمص به دست او بود و سپس به شهر حلب منتقل گردید و تا وفاتش در همانجا تدریس کرد (ت ۶۳۶ هجری).

حسن پسر عمر فرزند نصر، جزء اوّل و چهارم «أمالی» محاملی را از او روایت کرده است.

و به زینب دختر کمال أحمد پسر عبدالرحیم اجازه داده است. سلیمان پسر رجب فرزند مهاجر راذانی که یک قاری نابینا بود نیز از او استماع کرده است که در نظامیه بغداد علم فقه و حدیث را یاد گرفت (ت ۶۱۸ هجری).

شهاب پسر راجح و نیز فخر أبو عبدالله اربیلی از او روایت کرده‌اند. أبو محمّد عبدالله پسر عمر فرزند علی پسر محمّد فرزند حمویه جوینی از او شنیده است. او بعد از برادرش در دمشق شیخ صوفیه گردید. گفته شده که بسیار فاضل و عارف بوده است (ت ۶۴۲ هجری). همچنین بهاء الدین عبدالرحمن پسر ابراهیم مقدّسی، کتاب «ذم المسکرات» از ابن اَبی الدنیا را از او شنیده است.

عبدالرزاق پسر سکینه.

و أبو الفضل عبدالعزیز پسر داود زاهد.

و حافظ عبدالغنی.

و حافظ عبدالقادر رهاوی دیگر کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند. عبداللطیف پسر یوسف فرزند محمّد نیز از او شنیده است. او همان أبو محمّد پسر شیخ اَبی العز، معروف به موقّق الدین بغدادی است، که استاد علم نحو و لغت بود و در شهر حرّان به نقل حدیث مشغول بود. تألیفات و تصنیف‌های زیادی در لغت و طب و تاریخ و... داشته است (ت ۶۲۹ هجری).

ضوء الصباح عجیبه دختر باقداری، کتاب «الوجد والوجل» ابن اَبی الدنیا را از او روایت کرده است.

علی پسر حمیدان.

و أبو الحسن علی پسر معمر فرزند اَبی القاسم مقری واسطی نیز از کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند.

و از کسان دیگری که در بغداد احادیث زیادی را از او شنیده‌اند، علی پسر هبة الله فرزند سلامة لُخمی، معروف به ابن جمیری است که جزء اول از غرائب حدیث مالک بن انس را از او شنیده است. گفته شده که ابن جمیری کمتر از ده سال داشت که قرآن کریم را حفظ کرده و خطیب مسجد جامع قاهره، و مدرس «الديار المصرية» و شیخ آن، و رئیس علمای آنجا بوده است. او مدتی به تدریس و فتوا پرداخته است و نزد خاص و عام بسیار جلیل القدر و گرامی بوده است (ت ۶۴۹ هجری).

محمد پسر اُبی بدرالمنی نیز از او روایت کرده است.

محمد پسر یحیی فرزند مظفر نیز از او شنیده است. او همان قاضی ابوبکر بغدادی، معروف به ابن حُبیر است که امامی نیکوکار و متدین و کثیرالتلاوة و صاحب نماز شب و تهجد بوده است (ت ۶۳۹ هجری).

نصر پسر عبدالرزاق از روایان دیگر اوست.

از کسان دیگری که در بغداد از او شنیده‌اند، قاضی القضاة شهر حلب، بهاءالدين ابوالمحاسن يوسف پسر رفع فرزند شداد - که ابن شداد مؤرخ، پدر بزرگ مادرش بوده می‌باشد. در مورد او نیز گفته شده که امامی فاضل و موثق، رئیس، مشاراإلیه، عابد، زاهد، نافذ الکلمه بوده و بسیار به قاضی اُبی یوسف در زمانش شباهت داشته است (ت ۶۳۲ هجری).

و بالاخره یوسف پسر سعید قطان مقری، کتاب «محاسبة النفس» از ابن اُبی الدنيا را از او شنیده است...

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الأعلام زرکلی ۱۷۸/۳.
- أعلام النساء ۳۰۹/۲-۳۱۲.
- الأنساب سمعانی ۱۱۷/۱-۱۱۸.
- تکملة إكمال الاكمال ابن صابونی صفحه ۸۴-۸۵.

- الجواهر المضیة فی تراجم الحنفیة ۱/۲۳۵-۲۳۶، ۲۸۲/۲.
- سیر أعلام النبلاء ۲/۵۴۲-۵۴۳.
- طبقات الشافعیة الکبری ۵/۲۳۵-۲۳۷، ۷۱/۶، ۷۳، ۳۹۴، ۱۰۸/۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۶۰.
- العبر فی خبر من غیر ۴/۲۲۰.
- فهرس الفهارس والأثبات کتانی ۲/۶۵۵.
- مشیخة قاضی القضاة ابن جماعه ۱/۱۶۲.
- ... المنتظم ابن جوزی: دراسة منهجية... صفحة ۵۳۳-۵۳۴.
- نزهة الجلساء فی أشعار النساء صفحه ۵۴-۵۶.
- الوافی بالوفیات ۱۶/۱۹۰-۱۹۲.
- وفیات الأعیان ۲/۴۷۷-۴۷۸.

* * *

«أسماء دختر أحمد هکاری»

أسماء، دختر أحمد پسر أحمد فرزند حسین پسر موسک هکاری است. او خواهر «جویریة» - کسی که شرح حالش خواهد آمد - می باشد. او نیز محدثه است. در سال ۷۱۵ هجری به دنیا آمد. در مجلس أحمد پسر إدیس فرزند مزیز الخموی مسلسل حضور می یافت: صدر بلوی این مطلب را بیان کرده است. و در مجلس ابن عساکر نیز درباره فضل ماه مبارک رمضان شرکت یافته است: مکی پسر علان از این مطلب خبر داده است. در قاهره علم حدیث را آموخت. از کسانی که از او شنیده اند، می توان أبوحامد پسر ظهیرة بعد از سال ۷۷۰ هجری را نام برد.

«جویریة دختر أحمد هکاری»

جویریة دختر أحمد پسر أحمد فرزند حسین پسر موسک فرزند موسی هکاری است.

کنیه او «أم الهنا» می باشد.

در چهارم ماه رمضان، سال ۷۰۴ هجری به دنیا آمد.

بسیار متدین و نیکوکار بوده است.

راویان زیادی داشته است.

او از ابی الحسن پسر صواف، بخشی از احادیث نسائی و مسند حمیدی را شنیده است.

همچنین از علی پسر عیسی فرزند قیم، احادیث استخراج شده اسماعیلی و جزء سفیان را شنیده است.

از نور ثعلبی، کتاب «البعث» ابن ابی داود و دیگران را شنیده است.

از شریف موسی، صحیح مسلم را شنیده است.

از ابن شحنة و ستّ الوزراء نیز، صحیح بخاری را دریافت کرده است.

از حسن پسر عمر کردی، «مسند» عبد و الدارمی طائی، و «عقل» داود پسر محبر و دو مجلس از «أمالی» حرفی، و جزء سوم از «فوائد» علی پسر خزیمه را شنیده است.

از جلال پسر طباع نیز، «الفرج بعد الشدة» ابن ابی الدنیا را شنیده است. گفته شده که احادیث و شنیده هایش را به طور مستمر و مکرر تکرار می کرد، و نیز بسیار عمر کرده است.

أبوجعفر پسر کویک درباره اش مطالبی را در کتابش نوشته و نامش را در ردیف شیوخ خود آورده است. او مدتی قبل از جویریة وفات یافت.

ابن حجر می گوید: بعضی از شیوخ ما و بسیاری از نزدیکان ما، از او شنیده اند.

و بالاخره در تاریخ ۲۲ صفر، سال ۷۸۳ هجری وفات یافت.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الدرر الكامنة ابن حجر ۸۱/۲-۸۲.

- شذرات الذهب ۲۸۰/۶.

«جویریة دختر عبدالرحیم عراقی»

او، دختر شیخ الإسلام حافظ أبی الفضل عبدالرحیم پسر حسین عراقی کردی شافعی است.

کنیه اش «أم الکرام» است.

خواهر ولی أبی زرعه أحمد است.

در اوایل سال ۷۸۸ هجری به دنیا آمد.

او به سفر حجّ نیز رفته و با پدرش مدتی در مدینه منوره اقامت داشته است.

و با شهاب کلوکاتی ازدواج کرده است.

گفته شده که زنی بسیار نیکوکار و شایسته و دوستدار حدیث بوده است.

و بلکه محدّثه‌ای بزرگ بوده... و ائمه زیادی از او شنیده‌اند و چیزهای

بسیاری را از او یاد گرفته‌اند. او از پدرش، ابن حاتم، أنباسی، فرسیسی،

حافظ أبی الحسن هیثمی و دیگران شنیده است...

محدّثین زیادی به او اجازه حدیث داده‌اند که از آنها می‌توان این افراد

رانام برد:

شهاب أحمد پسر أبی بکر بن العزّ، أبوالخیر پسر علایی، أبو هریره پسر

ذهبی، عزّ پسر کویک، و محمّد پسر یاسین جزولی.

و بالاخره در شب شنبه، چهارم محرم، سال ۸۶۳ هجری وفات یافت.

و فردای آن روز در مسجد جامع حاکم، با حضور جمعیت بسیاری بر

جنازه‌اش نماز میت خوانده شد.

خداوند ما و او را مورد رحمت و اسع خویش قرار دهد!

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الضوء اللامع ۱۸/۱۲.

- نظم العقیان صفحه ۱۰۳.

* * *

«زینب دختر سلیمان أسعدی»

زینب دختر سلیمان پسر ابراهیم فرزند رحمة الاسعدی، مادر عبدالله است.

پدرش خطیب شهر «بیت لهیا» است. علم حدیث را نزد «بوصیری» یاد گرفت و دارای مذهب حنبلی بود.

دخترش زینب، شیخ ذهبی بوده است.

او از ابن زبیدی، شمس أحمد پسر عبدالواحد بخاری، ابن صباح و علی پسر حجاج سلفی، «احادیث صحیح» را شنیده است.

محدثین بسیاری به او اجازه حدیث داده‌اند.

امام سیوطی در کتاب «حسن المحاضرة»، در بابی، تحت عنوان: «ذکر

من كان بمصر من المحدثين الذين لم يبلغوا درجة الحفظ والمنفردین بلعوا

الاسناد» از ایشان یاد کرده است.

و بالاخره در ماه ذی القعدة سال ۷۰۵ هجری وفات یافت و بیش از ۸۰

سال عمر کرد...

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- تبصیر المنتبه ۴۶/۱۲.

- تذكرة الحفاظ ذهبی ۱۴۷۹/۴.

- حسن المحاضرة ۳۸۷/۱.
- الدرر الكامنة ۲/۲۱۲.
- شذرات الذهب ۶/۱۲.
- مرآة الجنان ۴/۲۴۱.

* * *

«زینب دختر عبدالرحیم عراقی»

او، دختر شیخ الإسلام حافظ العصر زین الدین عبدالرحیم پسر حسین فرزند عبدالرحمن، مادر محمّد است...

نیمه‌های شب دوازدهم ذی الحجه، سال ۷۹۱ هجری به دنیا آمد. او در مجالس فرسیسی و دیگران همچون: پدرش، هیثمی، و زین ابی بکر مراغی حضور یافته است.

آنچه که از پدرش و هیثمی شنیده، بخشی از مسند احمد می باشد. در سال ۷۹۵ هجری، بسیاری از محدّثین به او اجازه حدیث داده‌اند، از جمله:

شهاب أحمد پسر ابی بکر فرزند أحمد پسر عزّ، ابوالخیر پسر علائی، أحمد پسر محمّد فرزند راشد قطان، ابوبکر پسر محمّد فرزند عبدالرحمن مزی، ابوهیرة پسر ذهبی، و تاج پسر موسی اسکندری.

او با شهاب پسر یعقوب ازدواج کرد، و ثمره ازدواجش سه فرزند نجیب به نامهای: محمّد، عبدالرحیم، و سپس عبدالقادر می باشند.

وی به سفر حج نیز مشرف شده است.

نزد محدّثین زیادی علم حدیث را فرا گرفته و احادیث زیادی را بازگو کرده است.

علماء و فضلاء زیادی از او شنیده‌اند و چیزهای فراوانی از او یاد گرفته‌اند.

گفته شده که بسیار خیر و نیکوکار، و با اصل و نسب بوده است. و بالاخره در تاریخ یکشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال ۸۶۵ هجری، بعد از این که نابینا و ناشنوا گردید، وفات یافت. خداوند ما و او را رحمت کند! مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- الضوء اللامع ۴۲/۱۲.

- نظم العقیان صفحه ۱۱۴.

* * *

«فاطمه دختر ابراهیم هکاری»

این محدّثه گرانقدر، اخبار و شرح حالش در هیچ مصدري، به جز «الدرر الکامنة» ابن حجر عسقلانی نیامده است.

و تنها همین مطالب را ذکر کرده است:

فاطمه دختر ابراهیم پسر داود فرزند نصر هکاری کردی است.

در سال ۶۸۳ هجری به دنیا آمد.

و در محضر فخر المشایخ بوده و نزد او علم حدیث را فرا گرفته است.

شیخ ما «عراقی» از او شنیده است.

و در رمضان سال ۷۵۸ هجری وفات یافت.

و در نسخه دیگر «الدرر» آمده که: به فاطمه حنبلی اجازه حدیث داده شد.

... به همین جهت او محدثه‌ای بزرگ بوده... و به علمای بزرگی هم

اجازه حدیث داده است.

«فاطمه دختر أحمد آیوبی»

فاطمه دختر ملک حسن أحمد پسر سلطان صلاح الدین آیوبی است و

زنی محدّثه است.

در سال ۵۹۷ هجری به دنیا آمد.

و از حنبل، اَبی حفص عمر پسر محمّد فرزند طبرزد، و نعمه دختر علی پسر علی طراح و دیگران شنیده است.

او در منزلش که در کنار مدرسه عادلیه دمشق واقع بود، جزئی از حدیث اَبی عمر محمّد پسر عباس فرزند حیویه الجزار را از ابن طبرزد شنیده است. و از «کندی» نیز، جزء اَنصاری، حدیث حرفی، دارقطنی، جزء نهم و یازدهم از صیام مروزی شنیده است.

و از نعمه دختر علی پسر علی طراح نیز، حدیث اَبی حفص کتانی را شنیده است. همچنین محدّثین زیادی از او شنیده‌اند که معروفترین آنها محمّد پسر محمود پسر منصور حنبلی را می‌توان نام برد. و بالاخره در سال ۶۷۸ هجری وفات یافت.

در فضایل و مناقبش کتابی به نام «فضائل فاطمه بنت أحمد بن یوسف بن آیوب» نوشته شده است و همان گونه که در «أعلام النساء» آمده دست نویس هم می‌باشد.

* * *

«قطومک دختر محمّد آیوبی»

ایشان دختر ناصر الدین محمّد پسر ابراهیم فرزند اَبی بکر پسر یعقوب فرزند ملک عادل سیف اَبی بکر پسر آیوب پسر شاذی فرزند مروان آیوبی دمشقی و خواهر شمس محمّد است. در سال ۷۴۴ هجری به دنیا آمد. او نیز محدّثه است.

و در محضر نفیسه دختر ابن الخبّاز، عبدالغالب ماکسینی و عبدالرحیم پسر اَبی السیر بوده و از آنها شنیده است.

محدّثین بسیاری به او اجازه حدیث داده‌اند و احادیث زیادی را بازگو

کرده است.

علماء و فضلاء زیادی نیز، همچون ابن موسی و اُبی در سال ۸۱۵ هجری از او شنیده‌اند.

إمام سخاوی می‌گوید: شیخ ما نامش را در «معجم» خود آورده و گفته: او به ما اجازه حدیث داده است.

سرانجام در دمشق وفات یافت.

گفته شده که: بسیار عمر کرد و هرگز ازدواج ننمود.

* * *

«أم محمد دختر یوسف هکاری»

او نیز محدّثه است.

و جزء اوّل از «موافقات» اُبی عبدالله محمد پسر عمر، و همچنین جزء دوم از «موافقات» نجیب عبداللطیف را شنیده که اُبی طاهر استخراج کرده است، و این در سال ۷۱۴ هجری بوده است.

* * *

«مصادر و مأخذ»

- ١- الأعلام، خير الدين الزركلى. - چاپ هفتم - بيروت: دارالعلم للملايين، ١٤٠٦ هجرى.
- ٢- أعلام النساء في عالمى العرب والإسلام. عمر رضا كحالة. چاپ بيروت: مؤسسه الرساله، د.ت.
- ٣- الأنساب، السمعانى؛ تحقيق و تعليق از عبدالرحمن بن يحيى المعلمى اليمانى. چاپ دوم. بيروت: محمد أمين دمج، ١٤٠٠ هجرى.
- ٤- البداية والنهاية. ابن كثير الدمشقى. چاپ هفتم. - بيروت: مكتبة المعارف، ١٤٠٨ هجرى.
- ٥- تبصير المنتبه بتحرير المشتبه. ابن حجر العسقلانى؛ تحقيق محمد على النجار؛ بازنگرى على محمد البجاوى. - چاپ بيروت: دارالكتب العلمية، د.ت.
- ٦- تذكرة الحفاظ. شمس الدين ذهبى. - چاپ بيروت: دارالكتب العلمية.
- ٧- تراجم رجال القرنين السادس والسابع (= الذيل على الروضتين). أبو شامة المقدسى؛ تصحيح محمد زاهد بن الحسن الكوثرى. چاپ دوم. - بيروت: دارالجيل، ١٣٩٤ هجرى.
- ٨- تكملة إكمال الاكمال في الأنساب والأسماء والألقاب. جمال الدين أبو حامد محمد بن الصابونى. چاپ بيروت: عالم الكتب؛ چاپ مدينة منوره: مكتبة العلوم و الحكم، ١٤٠٦ هجرى.

- ۹- الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة. عبدالقادر بن محمّد القرشی؛ تحقیق عبدالفتاح محمّد الحلو. - چاپ ریاض: دارالعلوم، ۱۳۹۸-۱۴۰۸ هجری.
- ۱۰- حسن المحاضرة فی تاریخ مصر والقاهرة. جلال الدین السیوطی؛ تحقیق محمّد أبو الفضل إبراهیم. - چاپ قاهره: دار إحياء الكتب العربیة، ۱۳۸۷ هجری.
- ۱۱- خطط الشام. محمّد كرد علی. چاپ سوم. - دمشق: مكتبة النوری، ۱۴۰۳ هجری.
- ۱۲- الدارس فی تاریخ المدارس. عبدالقادر بن محمّد النعمی؛ تحقیق جعفر الحسینی. چاپ بیروت: دارالكتاب الجدید، ۱۴۰۱ هجری.
- ۱۳- الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة. ابن حجر العسقلانی؛ تحقیق و تقدیم محمّد سید جادالحق. چاپ قاهره: دارالكتب الحدیثة، ۸۵-۱۳۸۷ هجری.
- ۱۴- سیر أعلام النبلاء. شمس الدین الذهبی؛ تحقیق شعیب الارناؤوط و دیگران. - چاپ بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ۱۵- شذرات الذهب فی أخبار من ذهب. ابن العماد الحنبلی. - چاپ قاهره: مكتبة المقدسی، ۱۳۵۱ هجری.
- ۱۶- الضوء اللامع لأهل القرن التاسع. شمس الدین محمّد بن عبدالرحمن السخاوی. - چاپ قاهره: مكتبة المقدسی، ۱۳۵۴ هجری.
- ۱۷- طبقات الشافعیة الكبرى. تاج الدین السبکی؛ تحقیق محمود محمّد الطناحی، عبدالفتاح محمّد الحلو. - چاپ قاهره: د.ن، ۸۳-۱۳۹۶ هجری.
- ۱۸- العبر فی خبر من عبر. شمس الدین الذهبی؛ تحقیق صلاح الدین المنجد. - چاپ دوم. - کویت: وزارة الأعلام، ۱۴۰۴ هجری (التراث)

العربی؛ ١٠).

١٩- فهرس الفهارس والاثبات ومعجم المعاجم والمشیخات. عبدالحی بن عبدالکبیر الکنوی؛ تحقیق إحسان عباس. - چاپ بیروت: دارالغرب الإسلامي، د.ت.

٢٠- لطف السمر وقطف الثمر من تراجم أعيان الطبقة الأولى من القرن الحادی عشر. نجم الدین محمّد بن محمّد الغزی؛ تحقیق محمود الشیخ. چاپ دمشق: وزارة الثقافة، ١٤٠٢-٠١ هجری (إحياء التراث العربی؛ ٥٧).

٢١- مرآة الجنان وعبرة اليقظان فی معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان. الیافعی - چاپ حیدرآباد: مطبعة دائرة المعارف النظامية، ٣٧-١٣٣٨ هجری.

٢٢- مشیخة قاضی القضاة ابن جماعة. علم الدین القاسم بن محمّد البرزالی؛ بررسی و تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر. - چاپ بیروت: دارالغرب الإسلامي، ١٤٠٨.

٢٣- منادمة الأطلال ومسامرة الخيال. عبدالقادر بدران؛ زیر نظر محمّد زهیرالشاویش. - چاپ دمشق: المكتب الإسلامي، د.ت.

٢٤- ...المنتظم. ابن جوزی؛ بررسی و تحقیق حسن عیسی علی الحیکم. - چاپ بیروت: دار عالم الکتب، ١٤٠٥ هجری.

٢٥- النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة. ابن تغری بردی. - چاپ قاهره: دارالکتب المصرية، ١٣٥٥ هجری.

٢٦- نزهة الجلساء فی أشعار النساء. جلال الدین السیوطی؛ بررسی و تحقیق و تعلیق عبداللطیف عاشور. - چاپ قاهره: مكتبة القرآن، ١٤٠٦ هجری.

٢٧- نظم العقیان فی أعیان الاعیان. جلال الدین السیوطی؛ تحریر

فلیپ حتی. - چاپ بیروت: المكتبة العلمية، د.ت.

۲۸- الوافی بالوفیات. خلیل بن أبیبک الصفدی؛ زیر نظر ودادالقاضی. -

چاپ ویسادن، آلمان: فرانزشتاینرت، ۱۴۰۲ هجری.

۲۹- وفيات الأعیان وأنباء أبناء الزمان. أحمد بن محمد بن خلکان؛

تحقیق إحسان عباس. - چاپ بیروت: دارالثقافه.

پایان